

چهارمین بخش از مجموعه مقالاتی که در اینجا معرفت شد، مطالعه این مقالات می‌تواند در تدریس این مبحث مفید باشد. این مقالات در سه بخش اصلی تقسیم شده‌اند: ۱) مطالعه این مقالات می‌تواند در تدریس این مبحث مفید باشد؛ ۲) مطالعه این مقالات می‌تواند در تدریس این مبحث مفید باشد؛ ۳) مطالعه این مقالات می‌تواند در تدریس این مبحث مفید باشد.

غشای خانه و از همه دو دارالصلوٰتی نزدیک شروع کیهانی باشد و از هر دو غضروف کیهانی باقیمانده است و ملکه عالمی  
دیده میشود راسخ نمایند و حلق خلاه بروانند و میشوند و دیوارهای خود مغلول شوند از آن جلوت ملکه عالمی  
و غضروف کیهانی باقی نمایند و تمام میتوان وضعیت دشکل آن بجهتی مذکور است از جانب قدم حلق فیاضیان  
نمکورین اند کی فرج واقع است که آن مکونهای شناسی از شناخت است این غشای آن فخر است که در هشت بنا برین بر قدر خود اند  
همین جا پاید که ثقہ جدید برای آمد و رفت بپاید کرده شود و از جانب خلف غضروف کیهانی باقی است هر دو مغلول اند  
و جایی که اول بالای شناخت مغلول شناخت است از جانب دو غضروف شناختی خلد واقع شد میعنی اندک پنهان و مبسط شد و قدری داشت  
و خاید این نسباط آنست که میبدب آن غضروف دیگر بر آن قائم و شناخت اند که هر کیله زان شبک مغلول شناخت است که یک ساق نمایند  
آن متوجه نقوس آن جانب خلیل شبک سه شبر راس هر شکل دو غضروف دیگر میباشد صیغه جهوت نقطه باقی میشوند از کمنارین  
مشکل غشایی رشته از رسم غضروف کیهانی اول میزند ازین نقصان چون از میان رشته های میشوند و درین مقدار  
رشیده اند و غضروف کیهانی پیش از شناخت بالای این غضاریت غشای خلاصه عمارت از زنجیرهای غضروف کیهانی  
غضروف پیش از شناخت و بدیگر میزند و میبینند این عضلات اینجا شناخت هست که از غضاریت غشای پیش از  
غضروف اول کیهانی پیش از شناخت و میبینند این عضلات اینجا غضروف میشوند و میبینند این حوت غلیظ و تیز طلاق اند  
وقت تکلم میشوند و میگوین قصبه علی نگرس رشته عصب نیوکالا میگردند هست که از وارانه تا اعتماد میگردند و شاهنامه این عصب از زیر شکم  
غیلیم خدا باز پس بدوی تجویح کرده اند از در فایح آن سجدل عصوت هارض میشوند اینجایی این حوت میگذرد و میشوند  
بسیار که مدقوق نمایند و میگردند از این تفاوت بلکه از جانب خلف کشاده اند و برجای خالی از استدارت غشای رشته از است که  
حمل خالی از غضروف نمایند و میگردند از این تفاوت هارض میشوند اینجایی این حمل که محل حسد و صوت است در قدری اند  
و بالای غضاریت در جانب خلیل غضروف شاخ کیهانی رشته از آن خود و شاخ کیهانی رشته ایکتاش کیهانی  
جانبی این شاخ کیهانی در زیر جانب پیسار میزند و ازین شاخ کیهانی خود و بسیار پیش از شکم ریشه شده اند و میگوین  
غضاریت در شاخهای خور و تانصفت یا یافته میشوند بعده شاخهای این غضاریت خالی میباشند و میگوین بالای شاخ  
نمکوره بوده باقی بماند و بالای آن یک شاخهای کیهانی رشته ایکتاش کیهانی غضاریت درین شاخهای میزند و میگردند  
جانبی این شاخهای مسطوه کرده غضاریت یافته میشوند که از شاخهای این غضاریت خالی میباشند و میگوین  
و درین شاخهای خور و بسا در تا امیریت میزند و میگردند از چهارچشمیت اول میگوین میگردند که در راه چواهی میباشد و راه  
شاخهای قصبه اند و بعد میگوین غشایی رشته از است که از آن خود غضاریت که بجایی هوا است بردن پایافته میشوند چهارگشته و این پیسار  
ترقی بود در زیر آن بعده شیرهای عضلات هم میباشند که میبینند از آن همچنان و انقباض پیش ایکتاش و ایکتاش آن هست و همچنان  
و بعد آن شرائین اند آورده و عصب ایکتاش شیرهای عضلات هم میباشند که میبینند از آن همچنان و ایکتاش آن هست و همچنان

مشروع پیشتو و برشاخمای قصیدتے دریشتر ان د بالائی شماریں آورده و حصاید دریان آنہا ہم آمدہ و دری پیشتر شرک کیان انتشار آن پھر یہ برصغیر خانہ باسی متعینه منقصم پیشکار کے ہر حصہ از ان نیں احکمیت پیش و تحقیقت کو شدت دریہ میں ہیکس ہمیں و پھر خشایی رشد دار و پھر پختوت غشای خانہ دار سہت دار آورده و شماریں عصاید نذریا وہ ازین کدام عضله در آن نیامدہ و بنا پر لمح آن بیزن سوچی سیا شکر پیشل خپان ہردو و سست پاہار عمدہ و تاہست یکی ازان در جانب بیکن بعد و دیگری در جانب بیسا احمد پیا شکر لام آمدن ہوا در ہر کپ علیحدہ سہت داگر یکی ازان فاسد پیش و گیر جو از خالج میکشد تا کار بند پختو و انسان نہ ماش کیش کر طبیعت جانہ سہت خاب پسته و شاخ شدہ یکی بسوی ریچ جانب بیکن دیگر در پیش جانب بیسا در پیش و ہر کیا زین شاخ در پیش شعب بسوی شاخمای صنیعہ کاشی و گشتہ و این شاخمای کوچک در تمامی پیشتر شرک تا آخر اطراف کی میرشد پذیر یعنی این فیلم خون سیاہ از دل بسوی کی پیش و در پیش رسیده از ملاقات ہوای خارجی صاف سرخ رنگ پیشون بعد بند پیسا او را کیا زین شرک پیدا شدہ در خالج رسید کی پیشوند گردہ در گوشیں پیشل میرزد و از شرکان خفظیم ک در جانب بیسا قلب سہت و انج ن پرخ برائی خدا می خاصیت پی در پیشی کی پیچ جایکے شاخ قبھر و غشای رشد و اثاثی و شرکان خفظیم کیم پیش خون سیاہ و در پیش کی پیش شرک خون سرخ از رسیدن شرکان سانند خون سرخ در پیش برائی خدا می ختمیت شد و در پیش خل میشوند از اصل کیم گیویند و آن مقدم جلبک خراجی پیش و پرقد کر از خل این جمیع علامہ میکوره جرم رسید و پیشوند گیرد و غشای ریشہ اثاثی کم بھوت عشا خانہ دار سہت ندر و نیز در جریان خل پیشتر شرکتہ سہت بیسا قیقیک شتر بالائی کیم آمدہ و بسط شدہ بالائی آن غشا آبدار سہت کی انداز بیان گلکش پیچ را گیویند کی بسراںی خارسی خدمت و کون اوقیع رائی محلہ و کون الفیعنی غشای غلب این غشا دو توہست توی اذان بر پیش کیس توی آن بر جملاع آمدہ و بدین سبب غشای نکوٹل خریطہ سہت و در ارض نیڈاں بیکن ایں ایک کیتھ جمع پیشوند پایہ این غشا ہست کہتا بیسیت پیشیت آن قت حرکت پیشاط خود پیش طکاک خود با خلاع متادی شد و لیکن ہرگاہ درین غشا در وحہ رسیدہ یادات الحجت میں حاضر پیشوند ایں ہردو تواز و حتم مصل پیشوند و از حرکت آن در دا خس پیشوند ایام کر و م باقی سہت ای بعد اکشندن میں ایں ہردو واڑا و دھر باہم خدمت پیشوند و بیسیان حرکت پیشوند ایکشکم واقع و ہائی مصل سہت پذیر یعنی غشای ریشہ ار و غشای پیچ ایکشکم پیشوند و متریط پیشہ اکن در پیش پرقد کم و ایکشکم واقع و ہائی مصل سہت پذیر یعنی غشای ریشہ ار و غشای پیچ ایکشکم پیشوند و متریط پیشہ اکن ہردو غشا چنانکہ بر پیش اندھچنان ہر پرقد شکم سیم بسط شدند و بیسیان محکم نیست کہ ریان جد اگر دلہد ایکشکم بجانب سفلی می آپد پیچہ نیزی کیم و چون پروٹکم بالائی و در پیچہ باطلی میسر گردی ریجا نیکن میش کیم سہت و ریچ جا پیسانہ قسم بردو حصہ کیپرست چنانکہ کم بھم بردو حصہ نیکن سہت در پیشہ باسی عصب سیمی پیشک و عصب نیوماکا شکن بر پیشی ایک و بیسیان حرکت یہ واقع پیشوند کیتھ کر فصل دو مرد کیتھیق قفسی بعنی تسلی آمدن مہماں بن متعذدیکی کیم کیوسخ تھبہن اندر ون قصبه ریہ متور میشند محدث ایں ہن ہن و م آنکہ بیزن ہیکس ہمیں قصہ غشای سفید پیشوند بیسیان

راه قصبه تگ کرده گاهی بین غشای اعصاب است بر اول قصبه هم می آید و ازان ثقبه قصبه تگ پیشتو و ازان خیلی بیم میرسد هم گذشت از شیخ عضلات تو قصبه تگ بند نیست پهار مر آنکه از مردمت محاب شریان عضله هم که از دل آمده و از پس قصبه به جا رات آن در شکم رسیده و ازان بینی و شاخ شد و پهار و پامپ و داده شد و داده بین قوق بوکه هرگاه در آن شریان جایی و رسم خاکشود بجهیکه صوت تو سی در آن پیدا گردید و دیگر جایی که ازان متفق شد قصبه هم از مردمت از انساط تمام آن را باعث شود و ازان چنانکه در عالم صحبت چوای جذب یافته و جذب تک و تفاس خیلی بجهنم رسید اما سپاهی رسم میکسرن پس گاهی لفظ شیش آن بینی سخنی و در دو بخار آن که از جوش خون پیدا شود در آن و رسم پیدا میکند و گاهی از این اتفاق آب در آن و رسم پیدا میشود چنانکه هرگاه در حلق که بول خناق است بر طرف شود و آب آن و رسم و میکسرن قصبه تجربه شود ازان نهم و رسم پیدا میکند و گاهی هم رسم در آن می افتد اما بظاہر پیدا میکند معلوم نشود خیلی باشد مثل سیدن خفیعته هوای سرد و این هم شامل همین قسم نمذکور است که از اجتماع آب متوجه میشوند و گاهی هم اندرون قصبه یه و رسم خاکشود نیست و چنانکه در مردم اشک دل می افتد و این خم گاهی بطریق خارجی قصبه باشد ازان رسم خاکشود شده ثقبه قصبه تگ میکند و درین قدر یار نمکن بود که آواز خود را از و هن بیرون آن ردو از چه از تولد غشای سفید ببالای میکسرن نمکند سبب آن نیست که غشای مخصوص ازان رسم میکسرن از و رسم غشایی دیگر که خانه دار و مثل همکاری نمیکسرن میکسرن است پیدا میشوند زیرا که هرگاه در حلق و غشاء خانه داری افتاد ازان ماده درین مفصل شد و میکسرن میکسرن نمیکسرن و بدان سه پیشنهاد مخصوص ازان بین غشای سفید خود مشود و نیاز آن ببران انگر نمیکند که روپ بست این که کاف عربی و رایی مسلط است که این خاص تغیر و شوار است بالجمله از اذیت که بند نمیکسرن عصب می آید عضله شیخ مخصوص شود و از شیخ آن ثقبه قصبه تگ پایانه میگیرد و اکنون طبق را در مصال شیخ عرض حلق عارض میشود که ازان قدر تگی ثقبه قصبه پیدا میشود و روی طفل و ران میگشت بین میشود و آخری می آید و از آن که در راحت محل شود و بیان آن آینده انشاء الله می آید و در رض صرع هم که شیخ عاصه است عضله شیخ مخصوص شود و بسبب آن بیمار آواز میکند و چیزی در مردم ختناق رسم بود و این سبب نزد همت شریان بود سبب آن مکروهی شریان و زریان از جماع خون بود و شریان مذکور علامات اینها از و رسم میکسرن اندرون قصبه یه افتادن خصیق خصوصی جوانان و پیران شیخ بطفلان عارض نمیشود و گیلن گاهی در ولایت همستان طفل از زاده تغییر کرکت طفلانی آب گرم از نوکه گرم آب که بسته چایی گرم کرده باشند میکشند آن در قصبه یه فرو افتاد ازان از گرمی آب میکسرن آنها متوجه میشوند و لاسی مخصوص آنها باشند و آن رساندن سرمه است بودند نوادر بینه همراه با این لاسی سرمه از لباس سرد و ترسی میشاند و قدری که در بارش باران نمیگردند ولباس اینها این نیز شود و اینرا بمعنی لاسن لاسنی ایشیں گویند نفعی لام و کوون لعن فتحی رایی همکوئن و چشم علامت است ایندیه مرغم نهست که اولاقدری در درگلو محسوس شود چاییکه سختخوان نشاند و در سطح حلق نمایان و بارز است بعد در این در طعم این و مکواره ظاهر شود و اگر در دهان حلق بسته شاید بخوبی سرمه ایشی دیگر معاوم نمیشود هرگاه از بیمار پرسند که تخلیق خود شد و در کدام عضو هست همچنان

که شخوان ح موصوف بست اندار در دو کلاعنه کند و بجا لغش مشبک مثل کسی همیکش که گلوی آنرا کسی غفران کرد و باشد هرگاه سرفه آید عالم  
میشوند که آواز سفره بسیار تقلیل از غلظت بود که که در دهین قرن اولی نواده نهاده سرق کنند ازان صدای خلیفه برآید زیرا که بجهت این  
میکس همیکه همیشنه و عضلات نیزه سهره آن متوجه شد غلظت میشوند و از غلظت آنها صوت غلظت همیکرده و باجسته صوت چنان  
که غلظت آواز بر نشانید و از حرکت ایوب کلام کند بعد هرگاه شخوان ح سطح افق را که بارز خواهی است تکریتند انجاده و حلو مگردد و چند  
زمانی سخن میشود و جمی عاض مگردد و چندین بسیار یا بس بجهت میادوت و عرق بر آن نباشد و این علامات شروع مرض ندان  
هرگاه زیاده شوپ چه و بسیار سیاه کند و لب های نیکون شوند و در چشم ایمان آنها نتو و بروز ظهار برآشند و بسیار و فاقی باشد چنین از یک پموده  
تپه ملوی دیگر حرکت میکند و گاه درین قصد نزد دی تدبیر ساییدن هوا برین نکرده شوپ فوراً بهاره ایک میشوند و این علامات دیگری ایض  
درین مرض گاهی نیزه زیاده و فرمی که شوند چنین زیاده و کمی در شداید یافته میشوند و ازان داشته باشند که همه هم میباشد  
شراکت عضلات زیرا که اگر شداید محض بسبیب همی بودند زیاده و کمی نمیشند بلکه بر یک حال می نامند علاوه این میباشد که  
اگر درین فرج ایون فوج نباشد تو می باشد در شروع مرض مگر که چهار سخن هست فصل گیرند اما هرگاه برقه و سیاهی و سکار کن و ریزی پیش  
نمایان شوند فصل گزینه مناسب نبود و درین وقت تو چه پستاند نیکن ش بمحمل مرض برآکه گاهی از تعیین میتو خود در هم پیدا میشوند مگن  
زیر قوه بقابل محمل هم یا پس گردن بجای نقره کردن اگر طبیعت نزد زیره بسیار واضح نمند پس بیکه و تعمیم از گفتگو و بجا آگه هم  
در دهین سانش بسیار راحکم نمند که بجا آنرا بکشد و نزد ریشه فسن ایون قصبه سانند پاها تازه نود راب طبلیخ خرد و خود نمند که یک گهه  
خود را بست آنرا آب جوشانید صاف نموده باشد و چه آب ساده گرم کند و در حوض پر کنند و آن بسیار راستشند و کلوبل دود  
گرین بازیخ گرین اغون خالص بعد دو ساعت بخوارند تا آب خشک شو و خون در عرق فرو رود و در هم پر طرفگردد و داکر خود نمایند  
آن آنها چوش هن یا بند خورانیدن آن موقوت کنند سرمه قصین سهل توی نوشانند مثل کلوبل چیلیپا همال زیاد شوند و این  
خابع شد و در هم ففع گرد و اگر از کدامی دوا و تدبیر نمایند ظاهرا نگردد و تعیین ها لکت بجا شو و قبده جدید و قصبه پیدا کند و دهنده در آن قبده  
آل خاصیت سیمی پیش رو کارهت نمند تا زبر عین ثقه کشاده ناند و هوا دشل شد باشد و اگر آن کور وجود نبود و این ممکن باشد ازان  
مانده را کشاده دارند تا صحبت حلال شوند این تدبیر چنان مفید است که اگر در خصیکه تبدیل بسیب نزد رسی داناند دیا و مرض خوخت  
بنظامی هر ده باشد قدر پایعه دار از موت بود فوراً اقصیه آنرا کشاده نمیگردند و دست های آنرا پر و بلا احتیاط و رهت حرکت دهند  
و هوا را برید و سینه آن را سانش فوراً زده میشوند و هر که در وقت زیادی مرض جوش حرارت دفعه ده باشد اگرچه در آن ازین سینه برید  
نموده فایده نمیست بلکن بعمل آمر و تئیین بجهت متفاوت پیدا کردند ثقیره نو و شوار غمیست و محظی است که شاید فیراقت و سبب صحبت  
حیات گردند پس بر آنهمین تدبیر را باری ساختن بترسیه خضر عیش است و این در هم میگرس همین بسبیج همچ شدن آن بحال داشت  
شده باشد و آنرا او دیگر ایون نیزگرس میگویند بلطفت گریک علاج مشتش تیست که بخوار و سرخی و آن نباشد از نگردن در محصول  
نشسته و در از در او خذاد شواری بخود نمیکن و نفس فشاری خوشی محصول میگردد و آواز بسیار غلیظ میشوند مثل آواز عفونت که در این مگه

هرگاه بیوکس همیزون را به بینه معلوم شود که قدری ورم کرده است و نیز این آن سرخی بود و ازین علامت حیثیت که نهان شدن بینه بگذارد

و مفهمه این نهان سرخی خود را بعد از این بگذران اما این آنچه بیوکس همیزی شد است و تخت کشیدن هوا آن مجتمع و

متقبض سیگار و ازین یعنی بیست بینه کام متفصل کلیف است اذیت پیدا می شود علاج درین مکان است که نقو قوی که در آن حمل کاشک تقویت است

گرین چهل گیری بیکار و شکل ب حملکه باشد از قدرم عجیب و خوب گرفته بر این سنجاق بسته از سلوشن کاشک نقره ترکیه اندرون قصیده

رسانند تا که بیوکس همیزون بسبب آن قوی کشیده و درم ففع شود و چنین آن بیهوده باشد ساده ترین آن غرغفرمانید و لکه شب را با

و مرگی در آب حملکه از آن غرغفرمانید و ناک ایسید و کالک ایسید هم در آب حملکه با آن غرغفرمانید منعید است اینکه در آب

بردن در آن اتفاق افتد برای وفع کرون آن آب هم و دلکه قطمه باکنیم از گرین چهل که بعد چهار چهار ساعت به بیمار

خود را نموده و غم جگرایی نوشان است و غذا سرخیده خود را نموده و جمله علاج مولده و حافظه صحت بیشتر

بسیب تک شک با قرطه ری که آنرا اصل گیریده بینه نفس خود شو سپهش کنید که اول در آن و بیوکس همیزون انفل عینی هر

و در و ترارست پیدا می شود و بعد در آن زخم بیکرو و بازگردان نختم نهان شدن یاده بینه و بیوکس همیزون فلیزیت سیگار و از آن تغییر

تنگ می شود و این اینکه شرک آنکه بینه بگیرد علامات اگر از این شک است حالات اینکه اگر از این شک است علامات

سل شاهد بینه بگیرد علامات نختم بینه این هستند وقتی مدن بصره بلغم متوفی خارج می شود و تپ لازم بود و هرگاه برآخوان

که در وسط حلق نایان سرت غم کشیده در مخصوص بیکرد و در از در او هم درین هم در دماغه می شود و هرگاه صری وقت از در او کشید

ذانی خود از قصیده محبت بیکند و محل نختم از آن دست و ده و در مخصوص بینه و اینچه از این شک بود و در آن طاهر

و بیکن هرگاه از این شک بگشود در آن بیه مسلم باشد باقی علامات نختم واحد از این طلاق خرق است علاج اینچه از این شک بود و در آن علاج

تک شک که نه و پس گزدن بر سینه از زمانه این پلاسکرست از این قسم خانه طاهر بینه و نوشانیدن و غم جگرایی منعید بود و اینچه از

سل حدوث شد باشد در آن اینچه در حلای سل نوشته خواهد شد بکار برداش و علاج خاص نختم است که در آن جگرایی ایکگ راه هم

فرمی باشد و اینکه قسمی از مرکبات هم است یا بشدت بیانات حملکه و بینه شافت که منعید است و اینچه از قصیده که بسبب توی غشائی منعید

می شود آن بر قسم سه عکی اینکه بسبب پسر یا پسر اینچه و آن بر عضای حلق که از نختم زبان لامات خلصه است پیدا می شود و اینکه

در مری تجهیز بیرون و آن چنانکه در خلاق گفتگه شد من جیش است بیانات و العلاج و من حیث لاسلم بینه اینجا هم نوان فرمید

فاید و هرگاه و درین نفس که از نختم تک شک است یا اسل یا ادب پسر یا اراده شد می شود و از علاج خاص در آن فاید و قهار فرشتو باشد که در قصیده

جدید پیدا کرده و همین چنانکه اگر قدر شد فقط دم آنکه بسبب کروپ حادث شود و آن میست که اندرون قصیده غشائی سفید پیدا

و تاریه و تاریه قصیده پیدا شد قصیده هر دو مجری آنرا که به دو اوضاع که نفتاند پر کرده تنگ کند و این غشائی است که بر عضای

حلق اشرش ظاهر نباشد طبله قصیده بر آن خصم که تجوان مثلث حلق نایان است این غشائی پیدا می شود و بسبب دم بیوکس همیزون

غضائی خانه داراندرون قصیده چنانکه قفو شود درین قسم تقویت شود و آن خلقتی نباشد زیرا که بسبب مختص تقویت

بیست از مردم معاشر تخلقی ندارد و در هرگاه این غشای زاده شود تا سرمه قصبه که متصل بر پستانه و تاری میرسد ازان بیمار همکان میگذرد و بعض طبایی دلایت تفقهه و دلپ پسر پاک و پ نمیکند اما افتاده از آن قدری ضرور است این بیماری در دلایت گلستان باشد. جهال نبارده و در بلاد دیگر اینها همچنانه مثل هواشی شماشی بار و جنبی بخار در آن باعیوب نمیزد را و همچو قمال المقال این بیماری باعیوب مرض میگرد و دو از ز بعد سه سال تا از زده سال میشوند علاوه است نیست که هرگاه طفل را هواشی بسرو میرسد تمام آن و صحیح بیانند اما قدری که شب پنهان بیواب میگرد و بعد از کمتر چهار ساعت سرفه عارض گشود و آواز در سرفه غذیه معلوم میشوند چنانکه کسی در قرآن و هنین گذشت معرفه کند. و چون تا دیر صفر آید بعد از گلوکو و از نگاهی بعنی آواز کشیدن صوت کمی میشود در دلایت گلستان چون مادرین آن و از طفل خود را میشنود خانم خود طفل را بیدار میکند آنچه وقت می بینید که هر وحشی طفل سرخ شده اند و آنده هنین منی آب جاری میشود اما نکات میگیرد پس باش و شه سوچ و بوس اگر از علاج این علامات نزایل نمیشوند یا و همچو دم و حمی خوش نفسی اید و شوند و در او از کیسه خاله شود و مریض بیوش گرد و تشنج عارض شود در دو از زده ساعت یا قدری زیاده بکیر و علاج اول آنرا در آب گرم پاش و ده نهاده نشاند بعد از چنان نداده هند کمی آندش اینکه مادر خواهی بکه یک گرین ازان در یک لوز آب حلکرده بعد بپخته و قیقه کیا باش خرد که ازان چشمی میگیرند ناشد و اگر از نیان طی خانم شود و مست طفل ای اب گرم نماید از عروق مصمکه بالائی مشت سرخ نمایان میباشد نصد گزند و خون از یک داشت پنج کاره شفاف قویت عمر عرض یارند اگر بعد نصد هم خروت خراج دم باشد نزد خسپا نیز بکش بر مقام مرض بلکه بر تقوه یا در سبان هردو شخوان آن زیرا که در عرض نوب محل مرض و احتجاج از یکی از نکله های بی محل غشی نمیگرد و درم پس امیشوند و آن که یاده محل مرض را غیر خواهد کرد و درم آنکه کاهی زخم نزد طفل بند نمیشوند و خابع شدن کش ازین موضع مضر بست و چنین اگر مخلج نهادن پلاشر شوند بمحمل مرض نهاده نمیگرد بلکه بر تقوه بینیه قابل محل مرض نمیگردند بعده تاکی که بینند که اگر ازان آمدن قمی فایده نشود و اسی سهل خوارند اما بعده دال اثر دوایی تحقیق بطرت شدن نمیگیرد اول تک چهار گرین کلول خوارند تا که لگز همای کند بهتر نگیرند اگر مرض شود و درم را دقیع خواهد کرد و غثای سفیده اشکسته زیر و زینه کرد از یوکس همیشون جدآ خواهد کرد و ازان اخیری غشای سفیده رفته همراه بلغم پرون می آیند ازان بسیه حصول حست می افتد بجهه اگر ازان آنهم سال نمیشود همراه کلول جیلیپ آنچه نخوارند تا همای شود پس اگر ازین جمی خانمی خطا نمیشود برای آوردن قی دو اسی تحقیق که گفته شده عنی مادری میگیرد که غشای زانه بینیه ای که غشای اشکسته بیرون آید با این کلول یک یک گرین بیند و دو ساعت بخواهند و اگر ازین تیزی همچو فایده خطا نمیشوند خلاص از مرض نباشد و بعض اطباء اینجا هم ایجاد تعبیره جدید و تعبیره جویز میگیرند. لیکن تعبیره است بلکه ازین معالجات مبالغه نمود الام میشوند و الدین هم گویند که طبیعته نمایند اگر اشت پس احتیاط ازان بگیرد و اینچه بسبب تشنج عضله افتاده برابر این اگر نزدی سه ماه آن اسازه ایک که توپ هست هپا زکر لعله سکون سین هم ملائم تحقیق امی فارسی سکون العنت و زای منقوطه لمبی تشنج است ماگر فتحی همیکوون العنت و حمی وال چندی سکون کافی بعنی طرح و انتد سمعی تشنج است که روپ تحقیق تفسیر لفظ کرد پس اگر مذکور شد درین مرض عضله قصبه پیشتر میشوند اما بخار و سرفه اینجا نمیباشد این مرض فی الواقع

از امراض اطفال همه‌ها زیکی بزرگی می‌شود و اکثر وقت بر زندگان اند در هر لشیده در راه مانع را باز بینه می‌رسد از آن  
تشنج در عضله پلی‌سیکلو و دیگرین چون از ماده خنازیر چشم غذی بوده گردید متوسط شوید از تا ذی آن که بد مانع می‌شود از آن  
مشتیج پیشنهاد هم گراه تدبیری دلکم بود از آنهم مانع متابوزی شد محمد شیخ عضله پلی‌سیکلو و گراه گاه بین گرم طفل هوای سرد  
برور و قوت سداز آنهم تشنج پیشنهاد و مکانی مرتبیات طفل بهیل اعیان طفل را برداشت نماید و هوا بالا بگیری اند از ندو چون آن  
هوافر و آید بر دست می‌گیرند ازین بداندن از نکی همچنان تشنج در عضله قصبه پلی‌پیشنهاد از نشانیدن گاههواره دولاپی که آنرا اینه که کا  
جهول می‌گویند هم اطفال را تشنج در عضله قصبه پلی‌پیشنهاد امانت خیلی نفس که پیشنهاد حادث پیشنهاد و متعارض می‌گیرد و قبول  
آن تشنج شدکار است بود و بعد عروضی آن بیمار بسیار بزور و قوت بخواهد که دلم در کشیده کردن تکن ببود که هم او رسیده سانده ازان جو  
نماید سیاه پیشنهاد چشمان مثل چشمان محنق بخیز بیرون می‌آید و مشت دست بزور می‌بندد و در نگاشت پاها کمی حسوس شود  
و گاه گاهی همچنان تشنج عام است بعد از چالش طاری پیشنهاد از آن تشنج بیار می‌گیرد و اگر نمی‌دریزد بعد چند ساعت موقوف شود  
و چنانکه علیل در مرض کروپ افسوس عظیم در آن آواز منع آید سیکل درین هم یکشند چون آمد و شد بواهی سهل گردند فوراً طفل تشنج  
پیشنهاد برخواسته و درین هم سرفه کدامی آفت و قصبه ببود کردن این طفل را کشیده باید و لاغریها نه علاج هر وقت که تشنج  
ظاهر شود بروی بیمار آب متر در دست گرفته ببود را پاشند و بخواهند شسته و قایم ندارند و برسن این سینه و برعجله خلاصت نموده  
زندگانی که از تشنجه گاهی بزودی فی پیشنهاد و درین هم گاهی بزودی از این تشنجه بخواهی سینه و برعجله خلاصت نموده  
موقع بدرست نمی‌آید پس و قمت تشنج گراه هوا لفزو غمی کند و در گم خواهد گرفت و چون بدت مرض بسیار قصبه است همچنان  
پیشنهاد یا بهلاک است می‌آنجا ملاجعه و مل تشنج برا می‌حفظ آینده اول شخص سبب کند بعد بینه آن متوجه شوند شلاقه بسیب از دست  
بروز و مداران بود در آن از اتفاقه شر ایشان گفته و مداران بجهالت برادر کند و از از اضداد معده بود و آن بعد از سه ملات بحمله  
مثل دهن بینه بار و بربد یا منگوشه سلفاس غیر قدری نوشانیده صاف کرده و چندانچه از وصم خنازیری بود و آن را  
بگمراهی باقیه ای قدری سیه پنجه غیری ایو ڈاکتیاقدی قدری شریت شناسی مکرده ببواشند و علاج عام تشنج ایشان کل کل ای  
درینه عاقع بحرو قوت طفل ریگ گرین چهار گرین حرفی عقد سال عمر گراه شریت مکر حمله طفل را ببواشند اور بخواب آید و  
مانع را کام می‌کون سدا آنچه از تشنج عضله قصبه طفل گراه سرفه زن این بیان انگریزی ہونگ کان کاف است و بروضیم اسی کو  
دیگران او وکسری ای فارسی می‌کون نویں کاف فارسی فتح کاف و می‌کون لفظ فارسی چنان سرفک در آن اول از فقط چهارضم  
و مکون ای ای و با اید و قشت که این مرض از امراض متعارض می‌سازد و می‌سازد که ایک طفل باکثر اطفال می‌رسد و با ایاره کیهان  
عمر ضرور است که ای اطفال عارض شود مثل چیزی که ای که بزم عارض پیشنهاد گرین بسیار قدری هست و قیمین سبک آن شواره شد  
این مرض سیچ نمی‌فرم و ممنوع نمی‌شود مثل بیضه و حیچکه اوقات باروه از فصولی می‌آید و شدت می‌کند و هم پیشنهاد آنرا از امراض  
واند باشد شمرده و از این مرض ای و در جهیزی ای این مرض ای و این مرض ای

که طفل را کامنه شود باان تپ بیکند ازین آب بداری میشود و مهد اقیان بو و کارکامنه شد قدری سرفه هم آید بیکن بزیست  
این سرفه زیاده میشود و دلو از سرفه پستان فیلتر بود که با در قرنواری خود نماده سرفه بیکن باان بیان میشود اویست بعد  
در جهشان از مرض شروع شود و آن نیست که هرگاه سرفه شیخ عضله قصبه شرع گردید که ازان هوا در بیرون و متصل سرفه می آید و با  
از خلیل پنجاهج دفعه میشود و هرگاه شیخ گمرکه و طفل نبرد بیار میکشد ازان صدای که بیان آن سایقاشد پس این شو و باز  
بعد آن سوت متصل نیز در می آید و اینچه قریب طفل بود آنرا طفل نبرد میگیرد و تا اینکه حیثیات روی علیل سخن میشود آنرا نیز  
بر می آید یا فیلمی آید و بعد آن کرامنه میشود در جهشان آن نیست که این سرفه کم شود باان نخواهد عذر مرات سرفه در روز و شب که میشود  
ولئن نزدی و میتواند مایل نزدی و امس خارج شود و غلظت القوم بود و آواز که بر می آید کم شود یا موقوف گردد و دلار آن  
معالم میشود که طفل صحیح نباشد اما هرگاه این مرض گاهی امراض گیری هم مصدود نیزه غیره پیدا میشوند پس که این مرض هم بعنده  
علاج آن فرمایند طلاح خاص آن حال نیست چنانکه هرگاهی حکمین علاج خاص است بکسر سمل پسند بر ایمیل نفتکش  
اینکا کو انا و زین که کارهای میتوانند نورانی شدید که این همچوی خوانیدن برای تقطیع بغم فیضه هست و هم کنان آبی جوشانید و بخطو  
سطوح چای خطاکی نوشانیدن میمیست و خم کنان بدواده سایدراشدید اشرب بنهشمه چشمیه بعلو عوق خوارانید اتفاق  
ست چشمیز اینچه سمل نفت هست به عال آرند و وقت شب طفل را در واپی خواب آب و رهند شدید چهار ساعت با رام نخواهد و بر ایمی  
کن و قطره و بحسب ایام عمر طفل چشمیزی که لذت گم میست در آب حلکرد و طفل نوشانید با از شیخ قطوه تاده قظره و پیزی کلی که نکاره میفرمود  
ست چکار در تمام شب نوشانید این زلاد نخست پیشست برای طفل بعد از نکاره میگردد و سال بحساب فی سال عمر طفل یکم کن  
نوشانید که برای شیخ میفید هست و داشت آنکه میبدید و برداشید و بیمه بحسب فی سال یکم که بیکن طفل انشاپیدن درین  
مرض میفرمودند چنین هیدر و سیانک پیشده ملکیویت از نیم قطوه تا یک قطوه نوشانید و بیکن هرگاه انشاپیدن کن ضعف و دران  
و عرق برین خصوصاً بر دست ایضاً هر شرو و ترک کندید و هرگاه تپ مرض بااده شود آنرا نیز باید که این مرض بگرم  
و بسته بعد ایاس مولیان گرم چوشانند تا عرق آید و این فایده نزدیکه نزدیکه میشود و در زمان ایاس گرم پوشانیده باشدند اند رسید  
بردوست هوا میسر و محفوظ باشد و در قدره نایخنی میورا که اینست و ملکیویت هرگاهی طفل نوشانیدن درین مرض بسیار  
میفرموده و گل کشیلیس درین مرض میفرموده و غذا سریع المضم مثل شیر و آب گشت و برش نمیشند نان ملایم میفید بخوبی  
هرگاه مرض فرع شود همان مراحت کندید چنین کنندن آب آبی هم بخورانند هرگاهه زمان بخطاط آن آید آن قدرت تبدیل هدایت  
میفرموده بود و در آن خیال وارند که جایی که هم در آن حلبیں شود در هوا میخالع آن بلطف و مفهای ایبار را بفرموده که ازان صحت  
میگردد و اینچه از صرع و شیخ عضله قصبه یه حمل شنود در آن علاج صرع کافی است لیکن وقت تشیخ آب سرد بر روی یخیار زند و اینچه از  
ایاس در گلوبی اوست را بشاند آنرا بکشانند بیمار را بر پلو بخواهند تا زبان و چلچل اشیده و چشمی نشود و اینچه از خشنایق حمام اند آن  
تمیز خشنایق قدر تشیخ نمیپرساند از شیخ نمایند قدر که اینچه از خشنایق نفس بسبیب احمد شریان عظیم می افتد و میشانند که عده کم

قصیده بیدار شده عصب بیچر هست که لازم باع نازل شد و درین دول واحد شامی و دو دنداعصب مذکور را بلطف گذاشت عجیب  
گذاشت که نوین اندیشه کرد زیو و کیسروان خصم باشی شناوه تجاذی سکون و او خصم هم سکون و او بعینی شمش هست و گذاشت که فتح کان  
ناری سکون افت شوین چشم که سترای چندی سکون کاف ناری بعینی جهشا هست که دول و سعاده و کبوده عما پسرا شامل هست  
و فتح نون سکون رایی چهل سکون او بعینی غصت هست پیش از عصب پیش از عضاد آمد و بوریشه عصب مذکور که حکم قصیده است  
ما تنخوان و لحصه نازل شد باز بسوی قبه صعود نموده و از زیر شریان عظیم آن به بالا رفته لمندا نامه دی نیز بان انگل نزدی کی کری  
نموده است دری کیسرای همله سکون رایی تجاذی فتح کاف در رایی همله سکون نون نیزی هندی فتح نون رایی همله سکون  
و او بعینی والپی و نده عصب است و چنانکه جمل را وقت بر و شتن چوبه ای کلان زیب طرف پوپند اختر از طرف دیگر رمی آزد  
و چوب در سلط آن بیداشد چنین شریان عظیم در سیان این عصب افتاده پیش از خون مذکور از خون متشویں  
عصب را خمیر میکند و بسب غریقی آن درین عصب کشیدگی پیدا میگردد و ازان ریشه مذکور استادی خمیر میشود و ازان تشنج در  
عصفه اندرونی قصیده پیدا میگردد علام است آن نیست که در سینه در حسوس شنوی بعد در گردن تل سرکبو از انت عصب است که در در  
بیداری از متلاسی شریان عظیم در سلط چیزگردن شریان محسوس گردید و هرگاه بسیار زیاده شود قدری در هم در اینجا اتفاق نمیگزد  
و تنفس تنگی خلا هر شود زیرا که شریان هجری نفس با غزو و مراجعت میکند و وقتی که از ازیت عصب تشنج میشود آن تنفس بند میشود  
و چون تشنج بر طرفت گرد و تنفس جل ری شود و وقت تشنج بیمار را حکم نمیگزد و پس از کمی میشود و هر قدر که مرخص یاده شود بجهت میشود گردید  
و تنفس سه میلی که متعاد است از مژا محمد شریان دشوار میباشد و وقت تشنج دشواری زیاده میشود و بعد آن باز تنفس جل ری میگردد  
و در آن تنفس صدای حرکت المغز مشابه به لفظ خرمی آید و وقت تشنج آواز باریک شل آواز عورات از دهی می آید و سرفه  
درین سهم زیاده می آید و گاهی همراه سرفه دلخیز خون هم می آید و میشود آنست که تجم عصب میگیرد مراجعت غفاریت که اندرون قطب  
مدور اند تنفس میشود و گاهی همراه آن خود این شریان عظیم که میشود خون کشیده از ازان جاری شد اندرون قصیده میگرد و قطبی آن  
از دهان بر می آید و پاره از ازان همراه تنفس و هن همراه دناینکه بیار ہلاک میشود و فرق درین همیشی و اخچه با سایر دیگران قطبیت که  
هرگاه در سیان چیزگردن که در سلط هر و عظم تر قوه است بینهایت درین هم خاص شریان محسوس میشود و هرگاه گوش نماده بشوند و ندا  
منفخه خود او را وقت لفظ از ازان بر می آید از اندرون سه مع شنوباین فرق و نه تنفس میشود که سبب مراجعت شریان عظیم است علاج عده  
نماید و درین همیشی که نفوی که بینجام و هم شریان زیاده آمد و هست بینجذب شنوباین فرق از نجذب و پس جلد شریان رفتگه زیاده شده  
ریقی شود و بعد میبینی قلت خود شنوباین فرق اگر خون منجم شنوباین فرق زده منجم بخواهد شد و ازان کلم  
تجی و نقصان نخواهد شد که اینچه ازان در محلش بادی بینجذب شد از زیر آن که حمل محل جزیریان و ملایی بمعت شریان هست خون ای  
خواهد بماند و هرای حصول این مراهم بیار را راحت و آرام رسانند و از حرکت پنهان و نفسانی هر و منع کنند چهار گونه حرکت  
حرکت قلب تویی میشود و اینچه ابتدا مطلوب نیست که حرکت دل ضعیف کرده شود تا خون را کمتر و عرق فرستد بعد و می تپیچ

پاسخود برگ آنرا به بخار خوارند تا حرکت شریان کم شود و ازان غون ساکن مسجد گرد و گران شیخ مسجد نشود باید که در سوزن باشد  
برز شجیر بر قی برده طرف آن خاکم کرد و در وجا هی مختلف از مقام زیارتی شریان نکرد و خل کم نشست تا پدر و مادر آن اشریق در خون  
در آید و آنرا بحمد سازد و پیش گشت که بر قی اجزای سفید را که در خون میباشد نخجد بسازد و از نجاد آنها اجزایی سرخ در آن  
چشمید و میانند حرکت نکند بعد این سیر چار را تازه نان در از آرام داشته باشند و بخود و مر ففع گرد و خونک درین خص بسبیب است  
در دیوار را خواب نمی آید اندنا باید که از فیبا یا افعون قت شب خوارانید باشد تا بذریح آن بخوابد فایده چونکه از شر امراض ساقه  
تمیز از امراض بی اغ برآمی خورانیدن کلورل هایی درینجا باز استداده شد از سده اطلاع و تنبیه کرد و میشود که بنابر حکم سابق هنجار  
دوایی نمک کو را بخوبی نکند شخوردند پر از خورانیدن آن گاهی قی جی آید و آمدن قی درینجا مفترست و ازان اندیشه شرگاه است  
غدن عرق سپت و آن لفظی هملک است فتنه که پوشیده نان که کثیر این خص بسبیب است که میشود پر از ازان دلخواهی اندرونی  
شریان اقلیل میشوند بعد فهل میشین ملایم و حیف میگرد و آن را از صدمه حرکت خون روز بروز زد یاده میشوند تا که با این میزد  
بعد اگر قبل اندیاد شدن ملحوظ شود که ازان مرفن است پس باید که دو سکه روز روی و آینه پر پاسیم از دست گیری ها چهل گزین بعد  
چهارچهار ساعت همراه آب بتوشانند چون میشین کم نشود خون نماید شخوارند شد قدر که فصل سوم در ربو و آن عبارت است  
از عرض نفس معنی بشواری در آمدن نیشی در آن نفس میشکل و کلفتی می آید و هبای عقرس بسیار اندک گاهی در دل وزمانی در  
معده و وقتی در حکم سوای صد و همیابوند مثل اینکه در هسته قاعی آب جمع میشوند و بذریح مراجعت عضای نفس سور شد  
نفس میگرد و گاهی برش شمع نمود و اینجا بیان همان اسباب که میشود که در شش شصت فمه شوند و آن هفت اندک شور زبان نگیری  
و عوی با اسم خاص مخصوص اندکی ازان کنست که آنرا آنها بفتح الف و سکون سین حمله تای شناه فو قان و های مخففه و قصیر حکم  
و سکون الف باغفت انگریزی و بعری ربو و بمندی دست گویند و ممکن نمایشیش بفتح بای موحده درای چهل و سکون فتح  
کاف و سکون الف و کسر نمایشی شناه تختانی و کثری هندی و سکون سین نمایشی باغفت انگریزی انان همچو محاری همراه است  
در ریاضت میشوند سویم نیز میشوند که بخون خصم باشی شناه تختانی سکون او خصم هم و سکون او و کسر نون فتح باشی شناه تختانی سکون  
الف باغفت انگریزی انان همچو محروم ریه است خاچه و آنرا باغفت عربی هم نماید و ذات از ریاضی گویند پهلوی اینشی پیغمبر باشی موحده  
فارسی لام و سکون او و کسر ای صد و سکون های شناه تختانی سین عالم کوئی شناه تختانی همچو اغفت انگریزی هم خشاستی ایند ای پلهو است که از این  
پلور اینها مند بعری باشی خصم بیشی زی پاکی الف و سکون باشی شناه تختانی توییم و کسر فا و سکون باشی شناه تختانی  
و کسر ای هجده و سکون باشی شناه تختانی فتح هم سکون ای الف نامن ای اینکه محاری همراه این شرق شوند و همچو  
نیز عشا مجتمع گرد و ششم تمامی سفر فتح تمامی شناه فو قان و سکون های مخففه والف و کسر ای شناه تختانی و سین همچو سکون هایی همچو  
که آنرا باغفت عربی سیل میباشد اینجا لافت امراض ستوات اسلام اینست که هر یکی از آنها عقرس نماید اینکه مفتخر آنهاست  
که از داخل شدن اشیائی خارجی و قصیره یه حادث میشوند و برای اینجا لافت که خلت حد و شعقرس اند و خود امراض اند همچو هبای

بسیار اندیاد بیان هر چهار این مسجد نمکوره همراه و ملامات و معاالمجات آنها با سرمهکل نوشته مشیوند و چون فیض  
امراض حور و قیقد نمکوره نمکوره همراه خوب خود فکر نمیگیرند اورین باره هم اند و مکمله اول در تهمه  
دان نام صلح علیقیت است که از این بوجیگو نمکوره نمکوره دمه مینماست و آن نیست که از خواص خاصی فیسبک نمکوره نمکوره  
و اندیاد آن همچوی خارجی تا اکثر آنها میسر و دو از آنها اجزایی جواهی جواهی طبیعت با خوبی بسط میشوند آن شاخه ای تجهیز شده  
بسیار شفیع خصلات پنجه در داخل آنها بسیار قیق و وجود آن و سبب این تشنج گاهی درمان غذایی و گاهی درمان خارجی میباشد و این هر چنین  
گاهی خانداقی بود که بطور توارثی بگیری سدچه از امراض متواتر شده است و گاهی بسیب سعد بود و از هر کدام امراض بعد  
مشکلات است که باشد اینکه خود روان را بیشیست عورات نیاده عارض میشوند زیرا که برداشتن همین بیرون بخانه  
و باسروگرم لایقی میشوند بخلاف عورات که آنها اکثر را منور خانگی شهتمان دارند و همین اینکه خود در زمان کسوالت بعد از قضاوی  
تصفت عمر زیاده میشوند و بخلاف این پیاران کلمه نمک و گلزار قبل بود اینست که سرمه از غایرین  
می آیند و گرم و سرد کم و لایقی میشوند با محل این مرض بحیثیت است که سرمه از طبلان پیاران سرمه از غایرین  
نمکی همچوی خصلات میشوند زیرا که درین قیمت عجیب کله از دماغ بسوی چشناکه متاده میشوند و از تاولدی آنی مانع میشوند  
شدید تشنج خصلات پیدا میکند و گاهی از وزیدن ایزوپریت ختم میگردد و سرد و گرم و سرمه او را کیسته از زیادت پنهان و بروز زدن خشونت  
میشوند زیرا که اشراه بخیلی بزرگ میشوند و بجانب این مرض باشد متاده میشوند و از این میتوانند تا زمانی  
میگردند و گاهی همراه هوا غبار روی دو خان باری ایجاد میکنند و گاهی از پویی زن بخیلی کارکارا  
اینکه خود را میگردند و در در لایت هنگستان هرگاه کاه طولی که برای غذاشی چار پایان آش از رفع میکنند گل میگردند و کسی نهاد  
بسیار به پوییدن این خود میباشد میشوند و گاهی در مکان دو منزه هرگاه دوکس میگشند و مترال زیرین هست باینکه خود میباشد  
میگردد و کسی را زماندن دشمن صرحت میشود و دچون سرمه از دن شهر و در دیانته دو باشند خود میگردند و کسی را بالعکس میباشد  
نیمات زیرین میشوند کسی همچوی خصلات میشوند و یا بسیاری یا بسیاری یا بسیاری یا بسیاری یا بسیاری یا بسیاری  
اینکه خود میگردند و بدبختی میباشد میشوند و گاهی اینکه تپ زدن در دوره میکند  
در روز از این پیشیست که بسیب طبله نمکی از داشت میشوند و از این داشت میشوند که سبب اینکه خود میگردند  
و اینکه خود میگردند و بعد فتح تشنج زایل میشوند و هرگاه با امراض مشخص کارند و گردد آیند اشاره نمکوره نمکوره اینکه  
نمکوره که باشند گاهی اینکه خود میگردند و میباشد علاوه بر اینکه تپ زدن در دوره میکند  
و گاهی باشند گاهی اینکه خود میگردند و میباشد علاوه بر اینکه خود میگردند و میباشد  
زیاده پیدا شوند و بعد این خنده کی ور پوچی عارض میشوند که اینان بسیار را ممکن نمود که کاری کند بعد آن در سرمه داشتند  
خلال عشقی محسوس گشود و هرگاه در کسیکه معتاد اینکه خود میشوند و همان قیمت علاوه آن کردند شو

شاید از زیانی مرغ محفوظ ناند و لاؤ قبیل سبب می‌شود که ازان بیان خود را در چواحی اندازد و پس از خود را در پنجه دهد و بسیار روز میکند تا اینکه هر دشاده‌ای خود را بمنه میکند و سرگردان را میکشد تا که هماندرون سرگیرن شواند که رسانند و در این‌جا تشنج رنگ چرو سفید میگردش میگذرد مثل نگاه یعنی شرمند بعد میخ شود و پس ازان سیاه گرد و پرپشانی و خسار عرق بسیار کند و اگر درین قسم تشنج بر طرف نگردیم سرگردان را باک میگذاریم که شرماند این مرغ نهست که چون از دست بحمدکمال رسید تنفس تقدی قدری شروع میشود و همه آن قدری سرفه همی باشد که میل باغم خارج بیشتر پر که بعد از تشنج میگرسد تا همچشم آمدن خون در آن بندشیو و دفعه زوال تشنج خون را باده می‌آید و ازان حرم پیدا میشود و ازین قسم نفس شوایی میگرد و آنکه همچنانکه میگرسد همین سه بندشیو و دفعه زوال تشنج خون را باده میگرد و هرگاه این تشنج نصف یا یک ساعت باند بخوبی میگردشیو و دفعه زوال تشنج خون را باده میگرد و هرگاه این تشنج نصف کرد و پیدا کنند و برعکس آن کوشه میگردش میگردشیو و دفعه زوال تشنج خون را باده میگرد و هرگاه این طب بود سبب میگرد و هرگاه این طب بود و پیدا کنند و برعکس آن کوشه میگردش میگردشیو و دفعه زوال تشنج خون را باده میگرد و هرگاه این طب بود و در چواحی یا بس نقل کنند بعد تبدیل از تشنج بعمل آرن و درین حض فصل رسماً توئی نهادند میکند که ازان فتحمان و خر عالمشیو و آنکه اصل خصیعت گاه گاهه تتفاقع ظاهرشیو خصوصاً هرگاه در عدد بیشتری بود و داین قسم سهل خیفت ادون باقی آوردن میکند و ازان حض شدت نمیکند بلکه میکند که در آن حلیسته هم شرکیم باشد سیار و مفید است و اینکه کوانا و همچنانی همچشم نوشانیدن مفید است که ازان قی می‌آید و سبب امدن قی دل خصیعت بیششود و جوش خون کم شود و ازان خون بسوی یه کم کرد و تشنج بر طرف میشیو و اگر بچایی اینکه کوانا بخی مدار پاتر و بستگرین همراه آن ساده بتوشاند رسیان تشفع آن ظاهرشیو و که بسبب معدی باشد پیلان قی همچاید و قی رسیان بهولت می‌آید و هرگاه درین قی میگردشیو و دفعه زوال این شریعه میکند که این تشنج و غث المیاد میکند که چهار خورم پرچی غشانیدن را میگرسد همچنانکه این حض کنده شود و حرم همیگرسد همچنانکه میگرد و هرگاهی میگاری همچنانکه کروز نوشانیدن آیینه دایمی دیگر پیاس در آن تشفع کی در حمل بیششود که بایوس میگردد و در این قدری رسیده شده که سرفه جدید بود و زمار این واراند میکند الامض خود بیششود خود و حرم پیدا خواهد کرد و اگر بسبب شد تشنج نوشانیدن آن ممکن نباشد که از اصل خصیعت رام برپار چه پاشیه بتوشانید که بازی میگذرد بلکه قدری رومال را ازینی دور دارد تا همچنانی که شر همراه ازان و میشی میشود بسبب این کدامی ضرر نمکند و خان برگز شسته شد و قلیان کشیده این مرغ رسیار و مفید است و کاخندرخ را در شوره محلول کار کرده خشک شدند و در کاخن نمک پیمار در آن هشت کار غدر را نهش نهند تا دخان ازان بعد از شلوپین بیمار را امکنند که آن دخان ادر دهن خود کشند گلک بخار آب گرم در دهن کشیدن مفید است و بلا دو نایا اینی در آب حلکده نوشانیدن نوشانیدن تشنج را ففع میکند و چون حض منحط شود تشنج ففع گرد و خخرهای بلغم را کار در علاج ضيق نفس نوشته شده اند مثل خشم کناف سرکه و شهد گرف خوارند تا بزرو و می‌بلغم خارج شود صحبت حلال شو قند کر تکمله ثانیه در بر تکمالیس هستیانی و حرم میگاری همچنانکه در پیان و آن برو و قسم است ول بزرگاً نمیگیری حاد دم بزرگاً نمیگیری بزرگی

ششمین که باید بروز و صحت کرده و پیشوای مبارکه بهشت از فعل میثیب میگوییم میگیرن که در شاخهای خرد و کلان تجسس نمایند پسکه در خود و  
عکس شده اند و اتفاق میشود و این مطلب طفال پیاران از زاده و جوانان را که غرایض پیشوای محابی در شاخهای کلان ای اتفاق شود و  
شاخهای خرد و کلای در یک جانب پیو دود و در جانب دیگر شیوه باشند اکثر عادت بر سرین جاری است که در هم میگوین میگیرن  
قصده برو طرفت پیش از میهمانی بود و سهی آن کشیدن شری بود خواه بندی یعنی پوایی هست یا ایاس طلب سدیا از خنده افت ای خنده باشد  
در زمان قدر این چون یک مرد و زن دوست پسر امیشتو و کلای باید بخشید که حسی مذکور بشه خرابی آب شتر و غریب باشد بجه  
غارض شده باشد و بخند آن حسی میگیرند هم از همین میشتو و کلای در مرض سهل هم این همچنان خوب میگیرند و همچو نیوونیا هم این همچنان خوب میشود  
و آن آینه نمایند گوی خود برشد انش از انتقامی علامت و در جای آن بحسب بگیرند تهدید هست و خفت متحمله ای از غصه یعنی خست که در  
شاخهای کلان باشد برشاخهای خرد نرسد ملاست آن است که سرف بود و محل شخوان توهه داد و محسوس شود و پس هم خفیف شد  
و خانه ای از گام هم میباشد و اینچه در نکار ملامات یافته میشوند که اول درینی خشکی ظاهر میشود بعد بلغم سینه دیده قیقی میگیرد بعد ملغم  
نمیگذرد میشود همچوین میگذرد همچوین میگذرد این خشکی باشد بعد باغم قرق سینه دیده سفید و فتح شوون بعد بلغم غلیظ نمیگذرد و زور دفع شود و سخت گردید  
بلکه مخانی ملاج این میشوند همچوین میگذرد این میگذرد  
شدیده حسی توئی حاد بود و در اضایع اینکی محسوس شود و یار برسیده جهاد شغل نماید و در غیره علت و تواتر بود و بغض پیش از  
در راه باید این ششم همان ملامات شروع را کام افتاده شوند و کله ای این حض چنان خست میشوند که در هم میگوین میگیرن و جمع  
شدن بلغم در شاخهای خرد همچویی خود را خون نر سعد درین قیقدم کشیدن تکلفت یاد میشود سرنو شدید و کشیده بود و نیکچه  
ماں بسیاری و زنگ لب ای این همچویی در این بخار فضاد ظاهر بود و کلام مختل خاید رسیده این همچنان خسادخون بود نیز راکه خون  
رسیده این همچنان خسادخون بود و صفات نیشتو ازین جسته نگه چهار و پنجمین خون ای این خون مانع راهنم خدا ای خوب و صاف  
نیز سیزده ای این همچنان خسادخون و ادراکات آن سد مخمل شوند بعد ازین بیان میگیرند و گیره این قلچی باعیت است اینکه داشته  
غارض اول بخار کم میشود و بغض سیزده مولت ظاهر گرد و گفت که خاصیت میشود غلیظ نوزیر و شدید بسیاری فرع گرد و واسیحه ای  
در گاه اند و در زمان کشیده ای این نجات و نقاب میشوند خون میگردند و میگیرند که درین میان میگیرند که درین میان میگیرند  
مسمل هنوز امشل کلوب و جیلپنکه بوش خون هم شود پاشگی بیشتر ای اسفاکس خوار اشداگرد و زیاده پنهانی پیشگیری ای این میشوند  
از مشتمم حسکه این سیزدهم حصد این همچنان ای این میشوند ای این میشوند هر قطب هدن که میشوند خون میگوئی و هم کم بود و قوت هم کم گرد و دیگرین  
نیز همچویی است ای اگر پر از ضمیعت بود خوض ای این پیشگوکا کو ای اند و گیرین ای این پیشگوکرین همچو شانه بند بعد آمدن قی شانه هم  
حصد گرین ای این پیشگوکرین همچوکا کو ای این همچو همه ای ای بعد چهار چهار ساعت بیو شانه بند یا پیشگوکرین همچو عیانی اند که ای این  
میگوین میگیرن همچویی میشوند ای این طبقم جدا شد و فرع میگرد و ایضا پارچه فلانی که ای قسم لیهاس مولین هم داشت و ای قسم تکریز  
مشتمم روزگار ای این پیشگوکرین همچو ای این همچو همه ای ای بعد چهار چهار ساعت بیو شانه بند یا پیشگوکرین همچو عیانی اند که ای این

بواسطه اینجا و سورش و در مجدد خود را پنهان نمود و با این تدبیر از افراز آن تفاسع محکم گردیده بود  
 از اینچنانچه کوئی نیست که شاهد از اینچنانچه شکوئی میشود و بجز همراه نایخواه ایشان چون کافور خلاکده بخواراند و فایده کافی  
 نزدیک است که کافور خابس نهاده باشد اما اغلب این سفره نمیگذرد و معملاً کند آنها مسافر خواهد آمد اینکه  
 ترکیب شده باشد اینجا پدربرانی فرع بلغم مشتمل بر منفعه شفوح میگیرد و پر تقدیر درین قوت نوشانیده شدن آنرا کافی نمیگیرد  
 پس کل وقت پسچونی و اسقی قمچان فرع سروکه برای محتشمین شراب در صرف نوشانیده شود و از همه اتفاق سرت صفت این پیکار کوئی نمیگیرد  
 این سیاست را گرین ببرپ همکوئیل نمیگیرد و بگذشت از اینکه مردم تادو و مردم ایموزنیا کارنباشند و گرین فیوضالصر نیمکمین ایشان  
 که کنیت هم آونش باشد خلاکده بیضاً حب سروکه از نیزه نگاه کاشتیش فیضه باشد و زاده موافق این مقدار است چهار بار بتوشاند صفت  
 که آنرا نهاده باشند همکوئیل همگوئید و کشتمل معنی شده است بگیرید و بخوبی همکوئیل ایشان که پاترده آونش باشد آنرا قطعاً میگیرد  
 بعد همه که حمام داشته باشد آن قریب چهار آثار بود و در کارهای پیش از آنکه بیباشد ترکه و در پایانه  
 پیش از این اختر برآتش ملائم نمند پاره با ازطرف نمکور را حرکت داده باشند تا این ساعت بگیرن منوال برآتش و داشته باشد  
 در پارچه هفت ندانخه آب صاف شکر و بعده قطیز آب صاف اینچه در صاف باقی ماند آنرا افسرده این سرکه را محفوظ خواهند گردید  
 سئی آونش ازین سرکه سه قیل گز و نه کنیم که از شده خالص این سیخیت و پاتیا چشمی از این اختر برآتش ملائم نمکند تا این قوام خلوف طایپ این  
 در شیشه با ازطرف دهن کشاده زجاجی یا چشم نماده نمکند از در و قدر ضرورت ازین شهرت همکوئیل ایشان همکوئیل نام کردند و  
 دفع الواقع آن سکنجیمین سه قیل هست لقدر مناسب بقدر و دامی فرشک که نمکند و گرمه بین محبتند از شراب نهاده این دواره که از آن شده  
 آتوی همه بتوشاند صفت و دین اپیکار کو ای ابیست قطه هم پریشان ایشان که همین شیوه دم ایشان همکوئیل ایشان که همین شیوه دم ایشان  
 ملدو و در این همراه آنچه صمع عرق پانقوح سینه کار که کنیم آونش باشد شفته چون بعد ملکیک پاد و دویا سرمه یا چهار چهار ساعت موافق شد  
 و خدست مرغ بتوشاند و گذن نهاده ایشان ایه و سه همیشیب معالج حاذق راضو رست که موافق عمر و قوت و خصوصیت خاص داشت  
 و خدست مرغ بین نهاده ایشان همراه در میانی همکوئیل نزدیکی قوت حرکت سرفه هم ساقط شود درین قوت نیوینیا کارنباشند همکوئیل  
 ناده گرین تهره آنچه پوادنیه با آب کافور تسبیه بعد و دیانته که ای چهار چهار ساعت موافق شد و خدست مرغ بتوشاند و دنده  
 طور اند در آن محوظ باشد که سریع ایه ضمیر خال از لفظ و تولیده یارح خوراند و شیخچو و آب مطبوع کمان بتوشانند و دارای ایل این  
 افیون نهاده ایشان دنده که بجهنم بلغم خواهد شد اما هرگاه در شاخه ای خردمنداشند مرغ توئی شدید بخوبی ای فتح بیداری داشت  
 قدری از این محکم سه تکه که بدهند و لا هرگز نمیپند خصوصاً هرگاه نگاه چهاره سیاه دلبه بانگکوئی خواسته شنیل باشند درین قوت  
 سه تکه ای این حرام است قندکر و دم برکا میش که ای ایکن این اکثر بعد سهم اول نمیگیرند که بیشتر کیویت حادث بخشنود کاری از این خود  
 سیمی زکام و سرخ خصلی پیدا نمیشوند و فصل بیشگال اکثر عرض آن بگیرن منوال بود و این حض مث زمان هزار سیانده بیشتر  
 که ازین نش سیوسکس میگیرن بسب و در نزد خوبی و مسترخی میشوند علام است آن سرفه ای و کاری سرفه باشند بود چنانکه

رض است سایه اشکان قتی بود که به او سرمه و یوسکس میپرسن که وظیفه شاخماهی آن نمایه بود پسر پادشاه هوسی سرمه درین کوش خارج میگردید تغیر در توانی همچو دو از بیان چون بداعرض علت شیخ پسیدایمکنند پرسماکنند اراده علی آید یعنی میباشد آن شیخ بیان شنید پرسیده شد و باعتراف بزرگ از داشتنی این شیخ پسیدایمکنند و علت شیخ پسیدایمکنند علت شیخ پسیدایمکنند بزرگ کوفک درین خارج میشود زر و علیه خطی دیباشد و گاهی اراده مشتبه میشود خنان نقیب بوزاده شوار بود و چین اطباشی میباشد باشند خواهان قوهه پرسیده میباشد این افضل علیه خوبی احتمال نباشد را و قدری که سل پسیدایمکنند این خاص کوش پرسیده پسیدایمکنند بزرگ از دل خود ضرور عارض خواهد شد و اقتیادکسل نشود درین هنر خون بلاکت نباشد تکین پرسن اورین خن هرگاه بسبس کمزوری قوی خون بلغه معرفه نمایند و بیبیان خن کمک پرسیده و بیهوده بیان جمع شود البته از بندشدن علت خون بلاکت بست علات خون درین هنر خون فکر و فتوت خون باده باید که و پسین این آن آبد هن کن شوین شاند غذا ای میان سفوی خورانند و بدن از خارج همیشگی در از دارند و برازی آن خون پرسیده علیه خون باعاق فصل پیش شانیده باشد برای قفویت هیوسکس میپرسن چون بشروا نیکن که پرسیده باشند که علیا از ده قله و خود را نظره همراه نمکه از خون با افون مخلوق آن بخوبی شاند غذا ای میان سفوی خورانند و بدن از خارج همیشگی در از دارند و برازی آن خون باعاق فصل پیش شانیده باشد برای قفویت هیوسکس میپرسن چون بشروا نیکن که پرسیده باشند که علیا از ده قله و خود را نظره همراه آب حلکوه بروشند برای سعال طبی بیسا و غیره است و گاهی درین هنر در صدیقه ذیت و در داشتن خون از خردی این هنر درست کرده برسیده نشود اینها کلو را پرسیده ای و داشته اند که درین هنر آب حلکوه بروشند شاند هن ای میبل خیج لعقم قطع و حوت این هنر مکد و داشته اگر همراه آب جنپا کلو را پرسیده ای و داشته اند که درین هنر آب حلکوه بروشند شاند هن ای میبل خیج لعقم قطع و حوت این هنر ده گاه هر چند را خصعه کم کمزوری میاده شود و وقت خیج بزرگ میباشد اینها کار بناسان از جمله همکنین این هنر آب حلکوه بروشند چهار چهار ساعت خوشا شد همراه شیخ زیاده شود پرسیده کلا رفاهام انتصاع است هم همراه آب خوشا شد این هنر مکد و داشتن خدا و دشنه از پنج قدره کامنسته گاهی این هنر بسب عذر بود و درین همراه سرمه و پشم و قیم و زیاده هی آید و بخار زیدی باشد کلکیخ مکلفت ظاهر بروشل دینکه شهابی هم نباشد از خود رخیفت بر قاد معدن محسوس شود و سفر غذاییک باشد آب ترش اکثر از صد و ده هن آید و گاه گاهی همراه سرنمی آید و بغم دلی خارج میشود و همان بدن اینست دریوسکس میپرسن ندوون معدن و نیفعت خارج میشود علاوه علیه اینست که اول میبل خیج بترثیه شاد و برب رسن سفویت یاسی که پرسیده از همکنن که اینه داشتد خورانند معدن را صاف کنند بعد از سیخ کریں سواداده کریں هم از خیج بترثیه شد خدا بخورانند و بعد خیج اینه هم کشند بعد خیار یاده از خیج اینه رجیکه ملائیین باعوض آن هر سلامین که باشد مثل میڈینه و دیعنی سفویت ترکیب نه میکنند اینه شاند هن بنابر اینست که هر گاه و اینی اول که قبل از این امر خورانند این شن و مخوی معدن را داشتند و چون بعد خیاد رجیکم معدنی تری ترشی و بغم شکم و ازان معدن را که هشت خضر و میسرد که ازان ضعفت آن بريطوف نیشتو اند ابرای اخراج فضل بوله و توله همچو زکر دره شده بازد و اینی این و دشنه این ملغمه و ترشی که پرسیده خارج شود و مخرب معدن ده باغی خاند و برازی این سرفه اینیکا کو ایاد و گرین مار فیاض ای احمد گرین همراه پرسیده نایکه که قدر خود را خرد و برازی مجهت باب شایسین و ایابا کافور مخلوق آن بآب که کافور رئیه همراه ایگرین پکی و نشانه بحلکوه باشد

بنو شاهزاده گاه و زین خان خپلخشم فلک طور شاخه ای خرد قصبه نجفیه بیهاد از زور خوش بکه از شاخه ای خدکوره جدا شده است  
حثوت آن بعد سفر برون نی کايد و چون بار آرامی بینه میگویند که شاپکه ای خوان تولد شده برآمده ازان بینه میشود کیم بعد این  
صحیح میگردد چه درج آن علاوه عرض سه ده قدر فقط این خشم بود که بسیار و جست و غلط خود در هر شاخ ره پیشیده باشد صوت آن  
حال حیکمه و کاهی همچنانی تقدی خون سهمی که بزرگتر که چون انبدا شده این خشم چه پیشیده که ببرد و توست جدا امیشود بروکش  
بیهربن هیره تقدی ازان شگافته میگردد و ازان شنیده باز خشم پر پیشتو و غارق بینه ما نهست که این خون به بسب خون بخشم  
بپرسانی مبعد آن صحبت شود و رفته بزیگر و دلخیص بسب سل خون آن مده باشد بعد آن مرضی پاده شوخته شد  
لکسله شالش در تقویتی ایهست آن سهم در پیه شاین کاهی بعض علامات پر کاهی در تمام آن نهایی در یک حمل آن  
و تی در هر دو حصه آن بیا شد اکثر از اطراف شمش که قریب بچگر طحال است شروع میشود و از آنجاتا بالا میگذرد این سهم کاهی خود میباشد  
شروع میشود کاهی این نکن هرچند هرچشم بگردد با شدید سرمه آن هر چهارشنبه میگذرد و حصبه حدی می افتذ بزرگتر که در چشمچشم کاهی  
بیا شد بیکش هیره بود پس از فساد خون همچوکس هیره بود همچوکرده همچوکش این مرض گردید همچوکه متوجه همچوکش بزرگ  
هر گاه گرد خون را صاف نگذارد فساد خون رپوره هم پیشود و چونین تهدیکه از هدایتی طب در بیکال بطور جمی لازم عرض میشود خن  
این خعل رض میگردد و چنانکه در بزرگ کاهی که گفته شد و از همراه بیکش این خس نهست که اول بکدام سبب عرق آن که در سی حمل  
شود و ازان عرق فریق و سمع گردند خون در آن نیاز دود و ازان و یاد خون هم در آن پیدا میگردد و این هم خود بسب زیاده شدن  
در پیشود زیرا که این خون برای تصفیه هم برای قلعه شیره از محل بر پرسید و آن بسبب هم از هیره این خود پیشش چنانکه در حال است  
جاری میشود متعه میگردد و از بازماندن آن از جریان نخود مقدار آن نیاز داشته باشند و ازان فهل میشوند و زیاده همچوکرده  
نهان شیش برس شاخه ای کوچک تجهیز که در پیه برای رساییدن چون شناسه شد از ناده بیم از ورم خارج شد همچوکرده و اندرون شاخه  
بلغم از جمله متعه میشود که این هر دو سبب بیشتر که طحال سخت و صلب بگردد و داین هر بیزد بروت هر گاه شکم سیار را کشاده پیش  
برگزیده همی شگافند وقتی شریع خوب طهارت شود و درین قسم پر از اضافه کم میگزید که غاذی که خون بوده بسبب هم از آن نمیسرد  
هوکان درون نیز هر دو ازان انسداد در آن اقع ششو و حرکت آن بند میگردد و پس از زنیدن فدا گاهه گاهه ریگهار یارون  
و مرده گشیده میشوند حال مرض است اما هم با بد که محمد شاین رحماند پس کثیر نهشده از زنیدن هوای سر و پو شیدن  
لیاس طب که درین هشک گرد و طوبه ای درین جذب شود و از خوابیدن در مقام طبی از سپیلایی در خارجی این هم  
حالش میشود و کیفیت پیه شاین اسباب برایی هم پیشتر نزد کوشنگی بان جو علیه اند علامات عاملین مرض سر و هست و اینکه لغغم  
از جم خارج میشود و لزوجست تخفیم زیاده بوده و سبب بیادی نزوجست درین خس نهست که هر گاه و هم تنها از زیگس هیره بود و ازان همچنین  
زیاده بود و لزوجست کم میباشد چنانکه در زکام نظاہر است اما چونکه درین همچوکس هیره بیش از غشائی نمیرین آن که خاده دارست و هم  
عضالات جگه متور ماند اینهایی بسبب باری خون این جو هر لزج مثل سفید بیچهار صرع از خون جدا شد هر بیشی آید و این جو هر لزج

انگریزی فایل های تینی چشم پنهان و یک گویند و ماده ی همین جو پرسته همچنان مردم در محسوس عیشود و نفس سریع و متواتر بود و پا  
باشد و چون بین مرض شخصی بود علامات مثل حسی و نیز زیاده و شدید بود و در مردم عجیب کنم بودند و علامات بحسب شخص  
شدت و خفت و فرق ظاهر بود و گفته همچنان که این علامات خفت و کمی بودند در علامات خفت و کمی بودند و اگر تمام بیان  
بر و جانب این سورمه شووند در علامات زیادتی ظاهر باشد با اجل موافق در جات مرض خطوط علامات بود مثل آنها که خون یا وحی  
گرد و اول سرفیم فرع شود و یکنین شک باشد و بعده آن خلنج نگر و بعد خروج بلغم زنگ شروع می شود و هر قدر که مرض زیاده  
گردد و نگل بلغم تغیر می شود و اول سفیدی می شود صحن محظوظ اب اب باشد بعد مایل نیزه ای پس ازان از دوی ملائی مختلط با سرخی بود  
پس ازان منی مثل سرخی مورچه آن روز می باشد بعد هرگاه آن غمنگند شود باز علامات متبدل می شوند زیاده سرمه زیاده می شود  
و بلغم تغیر پس از مایل بیشتری خارج شود و در که در سینه می قتو و قیقیقتش تغییر کند هرگاه و صور یک چنانست بی بود خواهد بیشتر می باشد  
پس در هرگاه باشد و هرگاه در هر دو جانب پس از مایل می باشد و گفته همچنان که هرگاه و صور یک چنانست بی پس از  
ذکور تینه شور همگردد در در زیاده محسوس می شود و گویا کسی ناشسته نیزه بود هرگاه و صور جای قلیل باز ریه بود و یاد یک چنانست باشد  
و شوارتی که اینجا اگر اکثریت سورمه شده باشد یاد هر دو جانب این عالم بود تغییر شوارتی زیاده بود و هرگاه و صور هر دو جانب بود  
از پیاره گمکن نباشد که سینه پوشیده ای این تغییر می نمایند طسا زدن را که درین سینه بود و سورمه خفت شده منس طایش شود و درین قوت بینه  
شکننیده هم می کشد چه توسعه آن ممکن باشد لعدم المانع قیمت پس هرگاه مرض خفیف است و کم می باشد هرگاه در هر دو جانب پس هم و صور  
باشد تینه می باشد و میں جلد و رین همچنان گرمه بود که در گیر امراض نبود زیرا که جوش خون بین از هنرهای امداده است هلاج  
هرگاه بخوان تو علی مرض شود و علامات خفت و قوی باشند اول فصدگیریز بعد مسلم قوی و می نمایند کلوبل چیزی پنجه گشی  
سلفاش بعد تبدیل کردن قوی نبوشا نیزد می قیاس نمایند و شناسانند از چهارم حصه گرین نایک گرین نوشانند و بعد آمدن قوی  
اخون چهارم حصه گرین کلوبل و گرین همچنان وزن کم کروزین هشتم حصه گرین نایک بعد چهار پنجم ساعت نبوشا نشاند قوی  
و کنوری باندوقی ناید بعد مایل می از میان پیاس یا الیپسیا می پیاس از زده گرین تا پانزده گرین همراه آب چکرده بعد چهار چهار  
ساعت نبوشا نشاند تا گرده باور از خون را صاف کند و هرگاه بخا که شویا فرع گرد و سخنی ریز باقی ماند و ازان تغییر شوارتی  
پیاس ایزو ایکدرازده گرین تا پانزده گرین در آب چکرده یا باب طبخ عشبی مفرم بخواهد و از این در شروع مرض هرگاه در هر چهار  
چانب این باشد تینه کتان در آب ساییده هر پارچه کلان آنرا و بر تام سپرده و پشت و پلموی بیکار تا شکم خپسانند و بربندند و یک شب آن  
روز پسند وارند و بعد شش شش ساعت خماد را تبدیل کرده باشد تا خشک شود و پوشنخن خس خیفت و کنورین خس مرض شود  
علاج قوی برای آن مناسب نیست لذا فرموده آن نهانگیریز و اگر کنوری زیاده خواهد شد و ازان نیز مرده و گند و خواهد شد و اگر  
همل خفیفت و پسند بعد می خواهد و میگیرد و بسته این پیش از چهار چهار چهار چهار چهار چهار ساعت نبوشا نشاند و هرگاه  
بر محل در زمانهای بینندند و این می بینیا که اینها از پیش گرین هشت گرین همراه آب چکرده بعده چهار ساعت نبوشا نشاند و هرگاه

شخفتی ای بازمیں هر خواهد شود و در آخر کمزودی نریاده گرد و کذا زان برجوک سر و دفع پنجم قادر بناشد و دشواری رو و آن زمان  
آنرا همین و انواع پاندن جایز است بر اینی از الله کنوری در تقدیم این لذت شور بائی گوشت کارا و یا برا یاری حسب طبق  
و مناسب حال قدری قدسی بعد یکده ساعت بتوشا نند و پون عطش ندین خن یاده میباشد لذت این عطش اپنے حیات  
نوشته خواهد شد و استعمال آنند پس اگر تبره سکنای عطش اینچوئی غیر ایاب گوشت بیار کروه بتوشا نند و مرس است  
علیع تندستی ناین چنانکه گرفته خود تکمله رابع و پوری و پوری میباشد معنی نهال شدن است و پورا هم خشاست  
که مثل که میگویی و تو هست تویی ازان برجو و قلب تویی ازان برا اصلاح آمده و این حمزه همین خشاست که برا اصلاح آنکه در کتب  
طیور عربی باسم فاطمه جنبه و سوم است این خن که ایل العروض است خصوصاً فصل سرماکثر عارض میشود و ممکن است بعض مقامات  
خشاستی مذکور یا کل آن یاد کیجا نسبت یا هر دو جانبه خن شود و اما اپنے بحسب تجوید و شد و نیست که اکثر کجا نسبت داشت عارض شود  
و درین خن سیان خشاستی بقیه اصلاح و خشاستی که برای آمده ماده ریکم که عبارت از بختم درج است از درین خشاستی بقیه هم  
خایع شد و میشود ازان خشاستی گیرمشد و از پیدایمیگرد و مسبد آن یه برشخاستی مذکور حی چپس و ازان این هم باطنی  
ری فرق راه یا پر گین حن خلاج این خن هست و مصل جانه خلاج این خن هست که برای برشخاستی مذکور بگویید هرگاه این خن  
بجوان قوی خن خود بقیه از خود میگرد و چون خن خضر خمیعت و کمزور عارض شود ماده قیق مصل ما را بجهنم کشیل قدم  
خایع میشود و گاهی این آب که ستابه را بجهنم هست بحیمیگرد و وزان ناسد متغیر شدن این بحیم میباشد این شیوه زیرا که درین نیم  
که بستی میباشد و آن از تعفن فساد یا میگرد و چون خن بست با بینجا رسیده خشاستی مذکور و خوب میشود آب بخواه اسما  
سبیل این خن و سیان است که درین مونیا یعنی ذات از تری گرفته شد و یعنی از رسیدن یه وای سر و خفتی بقیه سر و در طبیعت  
پژیدن بهاس طبیعت بر و دخیار حی پیدایمیشود و گاهی با ذات ابری و قیق همراه سل هرگاه خن تا این خشاسته برشیو و زمانی  
وچن مقام این خن پیدایمیشدو زیرا که غشیمه مقام خشاستی مانع و خشاستی بالایی و قلب این خشاسته بکی قسم میباشد  
گاهی در اعراض گرده حادث میگردد بسبای خون که از ضعف گرده عارض میشود علا ماست اول در دشنهای خن خن شود  
مثل میجیکه از لشتر رون پیدا گرد و یکی که بدرستی این خن هر دو قسم است یکی قوی که در آن علامات بقوی شد و میباشد  
آن که بیویت بوجینی حاد باشد که زمان نقضیه ای آن قریب بود و این جمع شد و چون این علامات در آن  
برخیفت قلیل اند شد و قیس هم که اندیکت چنی نفر من بو و کزمان بقا ای خرض در آن طویل باشد و درین شصود و بسیار شدید بباشد  
لیکن علامات دیگر که خشونت این خن مذکور میشوند و بعده سعال بمحیجی کی در پی عارض شود و یکی خن خیفت بودیل  
بنای خشکت بوجن خن خشوند و هرگاه بخواهد که در مکشید از زیارتی در تفسیل میگن نبود بلکه قدری نفس از درزه ممتنع میشود  
ازین سبب نفس میشود و نفس این قدری ایتو اتری ایتو اتری نماید و هرگاه این حرم پسند زیر ترقوه باشد و دکم بود زیرا که حکم اینجا  
اینجا تخلیل است هرگاه در پلو یا محل مراشریف باشد دروز یاده میشود و پر حرکت بنساطی اینجا زیاده سهت و پرقدیکه اندسته

زیاده شود از محمد و حبیب از دو زیاده شود و هم گرگاه و هم میگلش شیفت بود و سبب شدت جمی مشتی به شود که مرغانی در در کبد است  
با این اینسته تفرق باین طور کرده میشود که اگر زاده ای اینسته شد مرض بسوی جسمت موافق مرض که جست در دست نمی خپرخپشید  
با آن میگنند بخود و بر جست خالع دارویی خپرخپشید بر آن جسته را می بیند اگر در مرکب شد در دوین قلت بر بتیره میانه مرض هرچیز  
شپریدن میگنند بخاسته شد بر لکه هرگاه غشای کبد تزویم نیافروده بیکم ازان خارج شد بر غشایی که بر گردید معاوی و مصالح داره خارج  
میشود و ازان بر گردید می چسبد هرین قلت چون بر جست خالع دی خپرخپشید بسیار شغل خود از غشای مذکور بر آن خپرخپید است  
جدایش روپس از اتفاقی در رسم و رآن دارای دیگر دو در ذات اینسته بر جست موافق که از خطبای عذر در زیاده میشود سبب است  
که این اینسته در منقرض شود و دارای پرورد و رسم غشا هست که ای  
این تپ فتح میگرد و در وقوع هنر خفته حمل میشود که در تنفس و شواری میگذرد و میگیرد و میگیرد و میگیرد و میگیرد و میگیرد  
اگر درین غشار است یا از جای خود تحرک است که در بیرونی فقار ظهویر چنانچه اهل خود میروند و میقای خملاع بر پلوزیا وی و بر آن گی نمک  
صلوم میشود و چون این آب یاده میشود پس اگر در جانب است بود و گردید از هم خواست کشید و ازان کبد منظر شد بر آرایه و چنان میگوید  
شود که گردید هم خود میشود شده بزیر آنده بعد این آب ای  
و اگر جانب است بود را بسیاری جانب چپ فتح میگذرد و حرکت هملاع و ریه ناپرید خود و هر دو ای  
در میان اخلاق و ای  
بو دچه درین قلت قتل این آب بر جانبه صحیح رید و بودل می راند و ازان هر دو متادی شوند ایکن بر جانبه ریاضی میخواهد اما اگر بسیار  
زیاده شود و خوابیدن بر کلد هم جست میگنند بخاسته شدند و درین قلت تپ بخاست ایکن اگر بر جانبه میخواهد باز بخواهد در رو شوب  
دو سکه باز زیاده بدن گردد شود و عرق آن یعنی باز خفت شود و باز بسیار عنوان شدند کنده ایکن باید و نهست که بیکم سپاهش و جانبه  
هذا از این غفن شدم کیم پیدا شد بر گاه بر و رس نگاشتند که ای  
آوار آنچه آوار جسمت باشد که از زدن نگاشت بری آید و هرگاه آگه بیگانه هوت نهاده بشوند آن وار فتن چوار در ریاضی کیم ای ای ای ای  
صلوم میشود که هوا نمود است ام درین نمیروند و درین نیست علاج اگر مرخص قوی باشد و مرض نیاده بود خصوصی گیرند و خون چندان  
بر آن که غشی ایکن بود و نیست که اگر مرخص انشاینده فعد گیرند ایکن از خارج شدن غشی تعلیل هم بزودی خصوصی ایکن غشی طاری  
میشود و اگر خواه باشید خصوصی گیرند بعد اخراج مقدار کشیده و غشی می آید و چون مقدمه نیست که غشی ایکن بس اید که نخاند و نگیرند  
خون بر آنند تا خون ایده خارج نشود و طلب حقیقی گرد و بعده از آن ایکن از غشی میگذرد و خون با اعمال غصه ساعت یا یک ساعت  
نوئی هم مثل کلوپ جیل پس بعد غرفه از همان ده گرین کلوپ دیگر بر این افیون بخواهند و گیر علاج نکند همچنان دیگر  
آید و خون از محل دم جذب کشند این جمله بجهیز در تکه چهار ساعت در یک گزپل در پی همیل رشد و با قوال کسانی که در فصل سیال میل  
و اون نیام خلأیل ضروری می داشتند صفا نکشند این انشاء الله مرض نفع خواهد شد و اگر بعد چهار نیم ساعت با مرض عود کنیں

لند  
 الملاع  
 بکاره  
 کلوزن  
 دارکوه  
 دیکلر  
 دیکلرین  
 دیکلرین

و درگزین کلوم و کلما حمه گزین افیون بعد دو دو ساعت خورانند برای تقویت عرق یا استمنی و اینجا امراء ازان در خرا نیز گذشتند  
 پس ازان ششم حمه گزین افیون خالص چپا و حمه گزین کلوم و درگزین بعد دو دو پاسه سه ساعت خورانند بعد خسادگی پنهان  
 چنانکه درین زمان یعنی زمانی که خودش شده باشان طرق انجا هم نمایند و اگر بعد زوال جمی دور دشواری تغذیه باشند  
 بینگز نشند برگاهه این خنچ خضر ضعیف مگزد و رها فض شود بحال میز تو پس از نند بعد آن مسالم هست بعد ازان و ای متفاوت  
 آشمنی بینی پاره اینکه ششم حمه گزین پس از خراس پسگزین دو دو رس پورده گزین بعد پارچه از ساعت بوشانند خما  
 شخک کرانج واقع نوشته برا باغ نند و هرگاهه معلوم شود که آب صحیح شده است پاشنه نمایند بعد حمیم باز پاشندر نمایند هر چند  
 پاشندر آب پدر دینه آبله گزین آید و دوا می مدربول مثل پس از خراس و پس از بیشیاس غیر خورانند سهرا و آن ایو واشند  
 پاشندر آب پدر دینه آبله گزین آب را برآورد بهتر است و همین هرگاهه رس و هوای دهن شوند پدر دینه اپره کارکه از خصوص برای  
 گزین خورانند آن خوشانیدن بسیار مفید است اگر ازان تدابیر آب در عرق هنجد است نکرد پدر دینه ایستاده اپره کارکه از خصوص برای  
 پاشن در این خورانند آن آب را برآورد بهتر است و همین هرگاهه رس و هوای دهن شوند پدر دینه اپره کارکه از خصوص برای  
 اخراج رسیم در ریاح است گزین آرندا اقی بخلاف تندرستی پردازند قند کر تکمله چشم و راسی فی نیما است و آن در نفت  
 انگلش بند شدن یا هاست در بدنه مراو ازان نینیا است که اپنچه میوار در درستی متبدل نشود و در همان ماند و سبب آن نیست که آن  
 شاخه ای فصمه یا برای نیسانیدن چوا در رینه نشسته شدند و بر مرضها ای خود مثل شدند ای پرچاده زایده بر کنجه قطع نمیباشد گزین شکم از  
 شفسه رایی زروا بایی مذکوره بطل و ایزه میشوند و این ایمه گاهی که حکم بقدر و ایله اماریا غلب و گاهی بسیار زیاده مثل نانکل میکند  
 دور آن چوا بینهای و ازان تفخیح و عظیم بیشتر و از حرکت خود باز ماند و بینال خون هم و دان بسیار خلیل میرو دو این یک قسم است و این  
 ایمکن دیسیکتو لیپرم فی زیما میکوئید و گاهی این مقام از شاخه ای فصمه پیشکار فته میشوند و بیوا ازان خارج شدز بخشانی خاکدا  
 که حیطه برجیم عضما است جمع میشود و درین مان گزرن مرض تویی بود این چوا در جلد میشود ایستاده ایمه میگزد که خرا نیز هم دستگرد و ازان  
 شود زیرا که این غشاء خانه دارد و جلد میشود و ایمه گزرن خوش بود تا سینه گزین آن خود درست در خاص یعنی  
 ضرور نیشند میشود و ازان پر کریت مکنند خون رنجوی در آن پیر و دو این فیلم و سرمه و سرمه هست که از الجفت ای حکلش شکل را میبرانند فی نیما گزین  
 بعثی همی زینا که آن چوا در غشاء ای خانه دار جمیع گردیده این قسم شدند و این خش بدرین قسم است بوسه ای هم کاهی با  
 اهلی که میوصم استهای است بطور انجام آن پیدایمیشوند و گاهی با برگ گاهی کلی همچو منیشوند و ای هرگاهه باستهای ای دینه  
 سبیل این میباشد که هرگاهه در آن تشنج در این رای فصمه پیدایمیشوند و سبب تشنج چوا از شاخه ای مذکوره گزین علی آید و مرضی هم  
 مریض زوری میکند و خواهد که چوا در میش عالم صحبت دارد و برآیند و همین عالم کلکان که میوصم پرده شکم و وی افرع ای است که میکند  
 که تا چوا دخل شود و این نخود زور و شدت در سر شاخه ای مذکوره که جسم غشاء ای یا بسته مگزدی صاحل میشود و زیاده بین طبقه  
 کرده و مان گزرن هرگاهه میبسبب تشنج بود این دایمی و بیرون نشود و دهان ای اندگ که منیشوند و این شخونت در جسم و همین کل خال خود است  
 و میبسبب زریا و جسم مخوبی خادی سهم زیاده شود و چون یاده و سعی میگردد و از ثابت جریم خوش ضعیف شده قبض نمیمیشوند

و اتفاقاً با خان رازی میگیرد و دواین مرض پیدا میشود و هرگاه باز نمک کاشتی اعلیاً عرض شود و برش آن بود و کچون ملخ هم در آن مرده  
و رشما خدا جمع مشتمل و ازان راه هم برایان هوا بند میگرد و دیگر از بند شدن هچوایا اینجا سکان نمایاده میشود یا شگاف است گردد و هرگاه این بن  
شگاف است گلی بهبود ضریب و سقط هم خاک داشت میشود و بچون شگاف است شود هوا ازان خارج شده و خشائی خانه ها را بسط گردد و کار آن  
نمایم رخیط هم میشود و دواین همچوایکه از شاخ قصبه هر دن آن جمیع شده آن ازو خول هوا می خارجی مانع میگرد و دوازان با خون همچوای  
مشتاده شود و خون در ریگ هم میرود و زیرا که از غیر هم بروای معلوم راه دخول هوا و خون هر دو بند شده اند علامات عفونی بپارشیده  
که هوا همچوی و چکشیده نشود و حرکت بساطی تنفس ریح و اتفاقاً خشکی لطفی بتوان استخوان آن پدر بیچاره مفهای اس الصوت بخوبی کرده  
میشود و در توابیدن بپسته دراز شدن کشیدن هوا بسیار دشوار بود ازین سبب بپارشیده دم میکشد و از اوفی تعجب راه  
وقتن سو تنفس میشود و اگر بینهای شود و ازان هم درون معده پیدا گردد اینگاه بهبود مراحمت آن مرض نمایاده شود و زیرا که  
آن سورث خود ریگ گرد و اگر رنگ کاشتی میگیرد همراه آن موجود بود سرفه می آید سکین کفت یعنی زردیت نمایاده بود و بلغم کم باشد زیرا که گفت  
وزرد بهبود خود را بزدشت و در پیدا میشود و قلت بلغم سبب آن میباشد که مرض همیکس میگیرد شرکه های ریگ و خوش  
برایی کشیدن همچوای میکشد مثل مینه لقا بتوانیم از مشاهده کنند که همین مرض هست بچون بپارسی جوا  
کشی میشود زیرا بزدشت عضلات حرکت میگردند و حرکت و اعلی و سفل اغلب میشود و علاوه بر این عرق و درآفه گرد و قلت تنفس  
که بین اتفاق اتفاق چیزی نیست که بچون میگیرد برایی دخول هوا خالی گردد و شدی پس از آن دو نت هوا اسل و محکم بیرونی دخل خالی هوا  
دستی بچون هوانمیگیرد پس بهبود خنای خاله ای افضل برایی کجی میگیرد بسوی آن جذب میشوند و این علامت در آنست که همراه باشند  
دو قن بین رخش خون در ریگ بشکلی قات میگردند همین سبب از این همضریب میشوند در جانب راس آن یاده جمیع میشوند و از این  
دینه خواند بسبب آن جگر سرمه اینجیگرد و زیرا که آن خون هدایت کم میگیرد و خلیزی زیاد و چیزی از ماند و سبب آن در کشم همچوای کشیده میشود  
و بر اطرافه حرم می افتد و حال علیله دشنه بحوال استثنی بوده و پنجه کشون از بدن بالانمیز و میگشند از بالانمیز از سرمه و زیره بینی  
بن فروخی آید و در سرمه په و زیرا ده بین دوازان همان و خسارت تیخ میشوند که همی از زیاده شدن خون در دل آنکه کشیده از آن  
بداشته که میگیرد پس تیخ میشود و آن مراحمت است باز نمک و آنرا غیر مینماید ازین سبب گلی درین مرض دل از جهانی خود گرفت  
اگر بین نسبت درین نامه از خبری می آید و درین نامه ترکم بخون حرکت آن محسوس میشود و درین قلت جا به پشت آنکه  
پا خوب است با تغیر ظاهر گردد و آنچه زدن خون طی دادن از این نسبت میگذرد و بسبب یکی فساد خون که درین  
زیره شد و دم آنکه شدن از بالانمیز بود آنچه با محله این مرض قائل است و رفتاره زفتی زیاده شده مودعی باهلاک میگیرد  
مالان خاص آن نیست بلکن اسبابه بجهة زدار آنکه در این داشته باشند تاکه اینجا یا ماجه میانه نموده آن اذیت کم شود مثلاً اینچه هم  
از خدکه میگردد زیاده پیدا نشود اگر با هرگز گذشتیزد و اگر با آن شایدند و اگر با سنی از عبارت هم شغور بازد و اگر سبب یکی  
شود به باسطه پیدا شد باشد و بسینه دارد و از عصا این در تاکه بزمده نماید اگرچه سبب نگردد و این سبب از نهضه نیز باعظی هم شود

بعد از مبارکه تا صدر و هرگاه بگردن و رخصار و بدین وصف نظاهر شود از سوزن یا فرد بخل و رسم تقدیمه باشد که ده بایخ  
را بردن آن را که چون هر یعنی با خلاصه سعد جلد بلکه میتواند تکمله ششم در تهایی این سعی میشود این نیست که بخواهد  
سپید خوار و دلخواه مثل گاو و دشیزی مثل پری یا سفیده بخشیده از خون جدا شده اند و دن شاخه ای قصبه میشود  
و در آخر آن که بخون مثل زاویه هشت جمیع گرد و خواه بطریقه خل را بر جانب خارجی آن و بعد از تجاه این سبک کلام نجاست  
از آن در سرخی پیدا میشود و آمدن خون و آن بند میگرد و دلخواهی ریشه از مثل عشا ای خاندار آن محبوط است خانست  
میگرد و دو این سبک را در ربان انگلیزی چوب کل لبهم همیز فارسی و سکون او فتح بای موحده و سکون لام کل  
و همچنان غدری اعف و سهت بالجمله هرگاه این سبک غیریک شاخه ای قصبه میشود شوگر و آن رسم عین افضل میشوند در پیهاد شنیده  
آنچه خون برای اعلیه نیست آید و در نهاد ای آن بسباب این نوع سرف نمیشود و در شاخه ای نذکوره فریاده جمیع میگرد و دچوکله طبیعت  
اخراج این جوهر غریب شنجز و روشنیت و تحریک عینیت سبلی آردازین سببگرد شاخه اد رسم پیدا میشود و در آن حیمیمی آن  
چه درم دموی چهار میباشد خون درین رسم ریسم پیدا شود همراه آن این جوهر میشود همراه سرفیده دن می آید و بعد از میشوند  
ماوهه ریسم کاه کاه دان سفیده صلب سهم در سرمه فمع بایشش که از آن نسخه میشوند که درین جوهر میشید اگر سبک میباشد اکثر این پنهان و دل  
جانب خلی پیکر قریبی قوه هست پیدا نمیشود و این احتمام دنخواه اجرا کاهی تندیجی و گاهی بسرعت حادث شود و گاهی این خبر را میگذرد  
در ازد و ریسیانند را آمد رسم در پیهاد این میشود و گاهی خساد و دم در ریه تقویت و لبسته حادث شود سبل این بیان نیست که گاهی  
این مرض حاد و قی خرسن باشد سبب آن از اسباب بیهوده توارث و خاندانی بودن مرض است و از اسباب قریبیه است  
هوای سرد یا احتلاف چیزی یا باشد شلاقیج و شامه همیشی باز و دلخیزیه هوای حاری یا یک دوزنار و روزه دیگر جواهار و دلخواه  
کشیدن خان گانج و دپرس دازکترت میباشد از امور این روحپنی از هر کار و صنعت که در آن شمسه و سرگون کرد گاهی که دشمن  
جولاهی و ندانی سبک عارض میشوند چه درین صنعت با اهم سرو سینه ای احتمم کرد که ازان هوانجی صاف در پیهاد میشود  
از آن خون خاسه دیگر دو و ایضاً در ندانی سببگیر نیست که ندانه ای در سکان نباشد صنعت خود را سیکلت را پنهان فریاده در چوا  
ضایق نمیشود و سهم اینچه اجرا میگردد خود و خپرک پنجه در میان متصاصه از جیون نزدیکیه هم اور ریگن میزند و مفسد خون میشوند بالجمله ای  
سبب آن ضعف و خرابی خون که در عییه میباشد و اکثر بارگاه کاهی میشیش که اینک یاد از این مرض میشود بدبخت صاف نمیشود  
خون درین مراض علامت ای اکثر از دیدن باش و سخمه علیل این مرض خوب یافته میشود و زیرا که اکثر مسوها میباشد این سکان ندان  
بزند و سفیدی همچنان مثل نفیسی مردارید بود بدبخت که در عییه خون ناخنها میم راضی مقوس بزند و مخربن وقت تنفس  
مشتفخ میشوند و در همچنان علی سینه قدر پیدا شود وقت تنفس نایده بلند نمیشوند و بالای تر قوه هرگز دن فتنه خان ندان نیست  
پس اگر کوئی پیدا نمیشود و در همچنان عرض اکثر ابتدا این فخر بود میکن این سرفه چنان خفیف خشک میباشد که بخار را خود معلم نمیشوند که فرم  
میدار و پیرو وقت صحیح با عییه خواه قدری هی آیدا آمده قدر که مرض زیاده شود سرمه شسته اد ناید و سبک زیاده خارج شود اول سفید

لزج شل سلمدی بجذبه بوجگاه گاهه باز خون در آن می‌آید با تدریجی خون با پانسیون خود خارج شود و بعد از پانسیون می‌شل بیشتری آیده این  
وقتی است که هرگاه جو هرچوپ بکل بیم شد خارج می‌شود و لاغری اندام از ابتدا بمحض خارج می‌شود و هر قدر که هر چیز باده گردید لاغری اندام  
بجز زیاده می‌شود و حرارت خفیف نمایم از ابتدا بمحض می‌شوند بسبیل ذیست یوسف اساد جو مشتش خونی در در سینه با بجا خفیف محسوس  
می‌شود این بسبیل دم بیم و هرگاه جو هرچوپ کور بلایم شود و ابتدا بپرسیدن کنند در آن زمان هر روز یکبار یا ۲ بار در روز و شنبه بجای آن  
بعصری بدن گرم شود و ببرچه و مرغی ظاهرگرد و در هرگاه گرمی کم شود و در آن بیار بسب سنتی نجوات و خون بیدار شود عرق برخواهد  
ولباس خود را شاهد کند و گاهی در عالم فواید قریاده برای سینی آنکه تپ ظاهر باشد و اینجا العشا و حقیقی که اندکه سال شروع گردد و آنها هرگاه  
همال شروع شود آمدن عرق و چشمی موقوت گردد و بسبیل همای خیم در آن فرشت زین جو هر چیزی را به سیمی هم عکس از آن نماید که  
در ساعتی علیما اند نجیب می‌شوند و خفیف شد و برسد که خدا تا در شوند و خون همال بند بشود باز از پی عرق آمدن شروع شوند حال  
برین نخواه بینهای تاکه رفتہ رفتہ مرطیض خفیف نماینچه بله اک می‌شود و باید نهست که ابتدا می‌بین خون هر یک نمط نماید باشد اگر قدر  
که گفته شده بعنی بفتر شروع کند و گاهی ابتدا از پیشی خدا می‌باشد که می‌خواهد شرکت نمود و خدا نوش دنای از آن  
مرطیض لاغر و خفیف می‌گردد و از این نعمتی می‌شود و جلد جلد هم می‌کشد بعد رسون شروش می‌گردد و گاهی بدوں آنکه علاوه  
نمایند هرچوپ بیماری اک می‌شود و برکار انجه شترین بالای شاخهای قصبه بریده که در آن خدم شود واقع آند آنها شگفت می‌شوند و گاهی  
مرض خون کشیده بیماری اک می‌شود و برکار انجه شترین بالای شاخهای قصبه بریده که در آن خدم شود واقع آند آنها شگفت می‌شوند و گاهی  
در شروع مرض طیپش قلب سرعت حرکت آن خارج می‌شود و بسبیل آن عسق فرنز یادو می‌شود و زیرا که این قلت خونی ریز زیاده بیرون  
و گاهی داخل می‌شود و کمتر با خون می‌آیند و این احتیاج بسوی نر و میز زیاده واعی شود با جمله هرگاه پیشنهاد که شخصی خفیف و لاغر می‌شود و قدر  
سرفه می‌ید و گاهی هر راه سرفه قدر می‌خون همچنان خارج می‌شود و در روز صرمه بخار و عرق در روز و شب یک دنار می‌ید و هر شیوه می‌فضل و سریع  
بینهای و زاده این محنت مشقت مانده بیشتو و سویی تعقیل و راعا خرض می‌گردد طبیعت باید که خیاب کند که مرض تمامی سیمی این را  
شده نمایند گیر علامات را بتأمل و تقدیر وید این خیاب اگر روانی داشته باشد حکوم این بیشیعی خرض می‌عالج آن شخواه شود علاج اید و داشته  
در علاج این خرض نکدند هر یکی این و در دن خروم رست اول آنکه هر چهل یا هشت تولید شخواه ناکه مرض بحمدی که رئیس دست از آن یاد شود  
دو هم آنکه این خرض همچوپ بکل پیدا شد از زریه بدر رود و متفع یا مجذوب گرد و مخصوص اینکه هرگاه مرض قائم و بپای خود شد اید و عرض  
آن کم شوند و بیان هر یکی که در همین شخواه ناکه مرض از زن قطه تا پیش قطه هر راه آب خالص می‌خوردند و زواد  
سته چهار بار بعد غذای بنشانند اما و قلیک که شکم از غذا خالی باشند نمایند هر چهل عرق آن نباشند سه لفاف از بینهای شکم کشیده و هر چهارین  
چهار بار از قدر باب حملکرد و روزانه بعد غذا نوشانند و این وقتی جایز است که اثر خضر را مثل هر چیزی پسمد و حرارت هوا اینی دود  
نتر را غذیان باشند یادو و شکم بپورز و سریع فشنود و زیرا که سمل الفارسی سیکوس همین مفسر سرخی چشم هم خارج  
می‌شود که سیکوس همین چشم همچوپ می‌گردد و در آن موزش ظاهر شود و در سیکوس همین هم سوزش عارض می‌شوند از آن همواری نیست

لاد  
وقله ز دیم  
نایاب از بمال  
پهلو غذای بینی شیش  
پهلو غذای مفید  
بینی غذای ایان  
بینی غذای سوکا  
تغذیه سرمه زدن  
نیزه بستن  
خون بستن  
بینی خانه از  
خانه پیچیده  
پهلو خود شده  
بینی خود شدن

گرم میگرد و چون بین یک جکس همین تا پیش ای رسد و هست ازان در در در عارض مشود و چون در میکس همین بعد موثر  
پیداگرد و ازان غذایی خوش شود و چون در میکس همین هم اسوزش پیدا شود و ازان این مصال در در در هما حادث شود و بالطف  
چون بین آن مادریا کیمی باز اینها طایا هشود تا زوال این هضرت تعالی اسم الفارجی حقیقی بخور اند و آن بسته طرقی خاده علیشود کی میباشد  
با آن امر گرد و شدیدا چوب بر کل پیدا شود و در آن این همانجا لایه که تعالی اسم الفارجی حقیقی بخور اند و آن بسته طرقی خاده علیشود کی میباشد  
سفوف برگشته آن از نصف گرین نایک گرین بخوردند و بطور پیکر که عرق هست از از پانزده قطعه تا کیمی همی نوشانند همه  
سوم بطور طبیع خواب آب طبیع را از نصف داشت کیمی خس همی نوشانند و فایده دنوشانند این و آنسه تا حرکت غلظت  
ضعیف کشید ازان خون بسیاری را کشید و بسبب آن تنفس دشواری کشید و هم برازی تقویت کنیم کیمی گرین و زان شده  
با از نهایا بآب کشیدن بتوشانند با آب آهن خما بخوردند و فتن جگر با این از کیمی تا دو قور میگردند شیر ایکافی بعد دسته ساعت بر  
خوردن غلام بتوشانند تا کیمی و آتش بتدیج مقدار ازان افزوده بعد غذا روز و شب شاند و اخذ دیه صالح سریع بخوردند  
تا که خون صالح بخوردند قوش پیدا شود و ازان صحت عود کند و آن اغذیه مثل شیر سان یا شیر ماده خردشیر چرا و یا شیر مرغیه  
اراده و ساکو و اینه بخوردند  
و اگر در میزه در و خفیفه محسوس شون پاکش از خود این محل غذایی که بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند  
از پیاده راه فتن منع کنند که ازان حرکت غلظت معج مشود و خون در ریزی زیاده میروند و فصل پاره لباس گرسنه از غلظت شنبه مرد  
پوشیده باشند از از رسیدن هوای سرد سرفه در صدر یه فوراً باین بخش عارض مشود و چنین اسباب یکمه ولد سرفه در صدر پیاده ازان  
جهنماب نیز که سهاب نکوره در میک حن سبب و در اینه و دیگر ایکمکنند بگراه از خواهک و بخاسته از کفره سکونه از ازه فتن  
هو انگاهیه در سرمه باه سرمه خلکه و برسیزه ملائمه نموده رومند تاکه ازان جلد سرد میشند خوش شود و بسبب آن هواشی سرد و میزه ازال  
تلر و دو این تدبیر شروع مرض بوده امتدیده ای بر این فرع که ازان چوب بر کل این نیست که سیر پیشی کیمی ایو و ایلدر از کیمی در آن ماده و دو  
روز ازه سکه چهار بار بار و خن طی بخوردند با اینه و چهار یو و دین بمحمل اینه طلا سازند و گاه گاه و پلکه اینه شیش گس تقدیر کیه رو پیشیه بخوردند  
بر هنل جانبیه که اکثر محل اینه ای بین هن نیست و در هنکمش شود و چنین سرمه ای پوکاره طلاقن لا کیمی از کیمی و از نیسته  
تچهار بار بتوشانند این تدبیر شیری بوده امتدیده ای که عمارت از ازان بایخفیت عرافی هست این ای نیست که تدارک بر عرض  
موزی هوانیق آن نایند تدارک سرفه هرگاه سرفه شدت کنند بخوردند اینه بسته تنظره تایست شیخ قطعه پا افیون محلول با اینه که کنند  
نموده گرین باشند که بخوردند  
پیشکه فرگه و مدریا کافه محلول باه بتوشانند با اینه بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند  
زیاده غصه بخورد اعراض مشود آن این که نیزه بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند بخوردند  
اینها و حسب اینه و قهقهه با قیبل آمد عرق خوراند و از خورانند اینه با عرق همچنی آید و همای هم نیشند و از بند شدن